THE BOOK WAS DRENCHED

ایم فتح

ماشاء الله لا قوة الا بالله



در فخر المطابع بافادهٔ نیاز احمد استفاده طبع گرفت

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد خالق عالم و درود بر سرور بنی آدم صلی الله علیه و آله و آل بیته اجمعین الطیبین
الطاهرین میگوید بنده شاه محمد زاهدی ولد شیخ الزمان هانسوی خاک راه آل محمد رسول
علیه و آله الصلوٰة والسلام که اگرچه کثرت تصانیف استادان هنرپرور بندگان
کار بجائی رسانیده که بتالیف قوانین مرقوم خوشه چین احتیاجی نمانده فاما بنا بر آنکه بخاطر
فاطر این عاصی پر معاصی آمده برای فایده عوام بارقام آورده بفیض نامه موسوم ساخت تا مبتدیان
بزبان فارسی مهارتی حاصل نمایند و از روزمره ضروری بهره یافته این عاجز را بدعای خیر
یاد سازند بعون الله المستعان قوام این نسخه افادت نصاب مشتمل بر پنج باب
باب اول در اسمای الهی که اکثر در تحریر و تقریر اهل عالم می آیند و فیض پر سکینه
از این اسما باب رحمت بر روی عالم میگشایند باب دوم در اسمای عالم و موضعات
و اوقات و اشیای عالم باب سوم در حرکات و سکنات و کارهای عالمیان و
اوزان و گردانها که آنرا افعال گویند بطریق آمدنامه باب چهارم در آداب
و القاب برعایت مراتب اعلی و ادنی و اوسط باب پنجم در رقعات و پروانجات و دیگر

و دیگر تمامی قواعد ضروری هر قسم و قاعدهٔ این نسخهٔ متبرکه بنظر حقیر چنان نیکو مینماید که
چون مبتدی را بر خواندن روان یک نحو قوتی و قدرتی حاصل آید اولا این را با و پیش
و شد بعده انشاء مسیحی و انشاء محمدی که از تالیف والد مرحوم است و مضامین سلیس خوب
رسم ابنای روزگار دارد اما پس انشاء دلکشای املای این خجسته چنین که فی الجمله مضامین
دلنشین و هم قریب الفهم دارد است تعلیم نمایند که بر تبهٔ این ترتیب فایدهٔ عجیب خواهد بخشید
و بشیده شده بر خواندن انشاء معتبره و استادان مثل تصانیف ملا ظهوری و ظهیر و ابوالفضل
و مانند آن قادر خواهد گردانید بعون الله تعالی که قادر و تواناست و قدرت همه در ظل قدرت
اوست گویا که آن کاخ جاه و دولت را حرفی چند زد بالی است پسند و دل پسند و درین
صورت اگر بمعنی در تفهیم و تعلیم این اوراق بدیدهٔ بزرگان پسند نماید گنجایش دارد
والا آنچه دانا داند عین مصلحت و سراپا حکمت خواهد بود این عقیدت گزین اول مرتبه با جمع
این نسخه بشرح حسری پرداخته بود چون در دیده ابنای روزگار این نسخه مفید و بکار آینده
ملحوظ شد خصوصا زیاده تر از همه مشفقی و مخلصی مظهر خوبیهای خفی و جلی میان ظهور علی
صاحب سلمه الله تعالی محرک درستی این کتاب شدند لهذا با وجود عدم فرصتی مهما امکن
هرچه ممکن می مهیا شد غنیمت انگاشته نظر ثانی نموده مرتب ساخت سهو و خطا را از بزرگان
عفو و عطاست معنی اکثر الفاظ بطور گفتگوی نبان مان حسب تفهیم و فایده مبتدیان تعلیم و تفهیم نموده
اگر تعریف جوهر لغت و معانی لغوی بقلم آید بر زبان صبیان دشوار نماید از مقام دیگر است که بطور فرهنگ
نوشته میشود و این کتاب مخصوص برای مبتدیان است نه برای منتهیان که باب لغت بسیار
وسیع و دراز است چنانچه برهان و صراح و کشف اللغات و قاموس و رشیدی و جهانگیری
کتابهای بسیار کلان فرهنگهای بی شمار از دیر مال امال اند باز با انتهای آن رسیده و تحصیل
وقتی میشاید که قدرت آن در طالب علم پیدا آید و این حرفی چند برای آن قلم بند نموده که ابنای
روزگار این رساله را در وقت [illegible] از کار برود و اهل روزگار کتب اسلاف را

از مثل گلستان و بوستان از غایت طبع آزمائیهای خود بخوبی خراب کرده اند بابا این نسخه چه سود

باب اول در اسمای الهی جلت نعماؤه اول آخر ظاهر باطن خالق رازق قادر سمیع

منتقم کریم عظیم حاضر ناظر ناصر حافظ خبیر بصیر قدیر رافع البلیات علام الغیوب

حاکم خلاق افعال حکیم حلیم جهان آفرین جان بخش حی قیوم مرید آفریننده غفور عفو

رؤف لطیف ایزد یزدان سبحان الله اله ودود داور عادل رحمان جبار رحیم قهار

وجیر اسمع وسیع داور بیهمال ذو الجلال مسبب الاسباب مجیب الدعوات واهب العطیات قاضی الحاجات

رافع الدرجات کافی المهمات علیم علام عالم شافی رب پروردگار الهی فتاح باب دوم

اسماء عالم و مواضع و اوقات و اشیاء عالم مشتمل بر بیست و چهار فصل فصل اول در اسمای

عالم جهان گیهان آفاق عالم کائنات تکوین یکمونات موجودات مخلوقات دارین کونین نشاتین دنیا گیتی

دار الفنا دار الانتقال دار التقلب فانی دار ابتلا ملک فرع آخرت عقبی دار البقا جا اخرت

نشست نامم ... فصل دوم در شرح انواع عالم و مصنوعات ...

اقلیم دیار کشور ملک صوبه سرکار چکله بلده شهر رگینه قصبه ستیه موضع قریه دیه محله سواد

ولایت ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۲ ۳ محله طرف

نواح ضلع چراگاه جولانگاه بارگاه خانقاه درگاه دربار حضور جناب بازار کارگاه

۲ ۳ جای کار ۲ ۱ ۳ درگاه ۱۲ جای دویدن ۱۲

دبستان ادبستان مکتب منزل مجالس بزم انجمن محفل مخیم خیمه جوسق حصار حصن باره

تمبخانه ۲ ۳ جای نزول ۱۲ ۲ ۳ ۴ جای خیمه ۱۲ قلعه ۱۲ ۲ ۳ ۴

قلعه معمور آباد آبادان آبادی راغ ویران ویرانه خرابه صحرا دشت بیدا هامون بیشه

۵ بستان ۲ ۳ ۴ جنگل ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

بادیه بیابان بیغوله برتیه رمنه وادی **فصل سیوم** در اسما قصر و اسباب و شبایکه بعمارت

۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶

تعلق دارد مکان محل جای بقعه امکنه ایوان کاخ قصر مشکوی درود کوشک شبستان

۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ جمع مکان بالضم

خانه آشیانه کاشانه باشانه هشیان سرای عمارت تعمیر مسکن لانه بام طارم

۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۲ جای سکونت بالاخانه ۱۲

سقف کنگر محراب دلوا ستون ارکان دروازه درسر در حلقه غرفه دریچه تابدان

چهت ۱۲ ۲ بفتح جوانب قوی تر ۲ گوشه ۱۲ زنجیر ۱۲ ۲

سوراخ روشندان پرده سراپرده سرادقات سرادق تتق جلباب کتم حجاب

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸

چهید

نقاب حجله ایستان استانه عتبه سده نردبان سلم میزاب آبریز لفت بار بسط

۹ ۱۰ چوکهت ۱۲ ۲ ۳ ۴ ۱۲ ۱ ۲ ۱۲ نابدان هندی

فراخ ارجک یرجک اردو حنت صحن ساحت میدان درون اندرون بیرون برون کنج زاویه گوشه

۲ چهیر ۱۲ امکانی ۱۲ میدان اندر ۲ باهر ۲ ۱ ۲ ۲ کلی

کوچه برزن طریق سبیل جاده طرق منهج شارع سکه راه مسلک مسالک مذهب مذاهب
راه

رهگذر منفذ مثلث مخروطی مربع مخمس مسدس مسبع گرد مدور مستدیر بلند باشق بالا پست زیر
تحول اونچا نیچا

فرو نشیب پائین فرود فراز غوک مغاک غار کریوه منار کنبد هموار ناهموار **فصل چهارم اسمای**
بلند گرما منارہ برابر

جهات جهت سمت سوی طرف جنوب جانب جوانب صوب شرق غرب مشرق مغرب جنوب شمال
جمع

راست سهی کج کژ مقابل روبرو راست یمین میمنه چپ یسار میسره پس عقب قبل قبل سابق نخستین نخست
داهنا بایان برابر پیچھے پہلے

شش جهت فوق تحت پائین پیش خلف قدام **فصل پنجم در اسمای اوقات** عهد
پس پیش زیر و بالا و یمین و یسار طرف

وقت حین هنگام آوان زمان دور دوران دهر روزگار عصر یوم ایام لمحه لحظه ساعت طرفه بعید
زمانه دن یوم ساعت

آن پاس روز نهار شب لیل لیلة القدر لیالی البدر شبگیر صبح پگاه سحر علی الصباح بامداد
گھڑی رات وقت فجر

شام مسا امروز دیروز پریروز فردا پس فردا امشب دیشب دوش پریشب تار
شام آج کل کا دن پرسون کل آج کی رات کل کی رات

سلخ غره **فصل ششم در اسمای روزها** شنبه یک شنبه دو شنبه سه شنبه چهار شنبه پنجشنبه جمعه آدینه
چاند رات سنیچر اتوار پیر منگل بده جمعرات

نقیه عشره یاد طی عربی یوم السبت یوم الاحد یوم الاثنین یوم الثلثه یوم الاربعا یوم الخمیس یوم الجمعه

منگل بده جمعرات جمعه

فصل هفتم در اسمای شهور قمری ماه شهر محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الثانی

جمادی الاول جمادی الثانیه رجب شعبان المعظم رمضان المبارک شوال المکرم

ذی قعده ذی حجه فصل هشتم در اسمای شهور شمسی فروردی اردی بهشت خورداد تیر مرداد

بیساکهه جیٹھ اساڑھ ساون

شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفندار فصل نهم در اسمای سنین و مدت دهر عرصه سال مهسال دو سال

کنوار کاتک اگهن پوس ماگهه پهاگن چیت برس

آینده مدت مدام دوام دائم دائما علی الدوام همیشه پیوسته مخلد مستدام مواره جاوید عرصه حال

حالا بالفعل الکنون اکنون حینئذ جدید نو حادث بدیع اختراع حدوث ازل ابد در اسمای حشر محشر روز جزا

قیامت گذشته آینده فصل دهم در اسمای موسمها صیف گرما تابستان سرما شتا زمستان

برشکال بهار مهرگان خزان فصل یازدهم در اسمای خلقت عالم که آن چند وجه است سماء آسمان هوا

ارض الشی ابی طاهر مخلوقات ارضی سه گونه است جمادات و نباتات و حیوانات و اینهمه خالی از چهار عنصر نیست

و هر مخلوق را باعتبار غالبیت عنصری باین نام منذکر اقسام هم تقسیم می آید بفهم مستدعی بفصول آن

بیاید شد فصل دوازدهم در اسمای افلاک گردون سپهر زمان آسمان سما چرخ عرش فرق لامکان سدرة المنتهی

کرسی بہشت جنت فردوس عدن ارم نعیم دار القرار رضوان دار السلام اعراف اسماء دوزخ جہنم جحیم ہاویہ

سقر نار دوزخ دار البوار اسفل السافلین جحیم زمہریر اسماء فرشتہ جامع اوصاف کہ با روحانیان

تعلق دارد فرشتہ ملک ملائک روحانی قدوس سبوحی کروبی جبرئیل میکائیل اسرافیل

عزرائیل اسماء انہار جنت کوثر سلسبیل تسنیم معین اسماء مقامات ناسوت ملکوت

جبروت لاہوت ہاہوت اسماء انجم آفتاب خورشید خور مہر ہور شمس ماہتاب قمر

بدر ہلال نجم اختر کوکب عطارد دبیر ناہید چرخ تیر زہرہ مریخ بہرام مشتری برجیس زحل

کیوان قطب سہیل پروین بنات النعش کہکشان فرقدان کواکب نجوم فصل سیزدہم

در اسماء بروج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبلہ میزان عقرب قوس جدی

دلو حوت فصل چہاردہم در اسماء خلقت ہوائی ہوا باد نسیم صبا صرصر سموم گردباد

مرغ طایر پرندہ ہما ہدہد قفنس عنقا مو سیقار کبک تذرو مرغابی دراج طاوس

مرغ خروس کلنگ ماکیان گنجشک صعوہ سرخچہ موسیچہ کبوتر حمام

کبوتر حمام بط سبزک عندلیب ہزار ہزارد استان طوطی صلصل قاز فاختہ خفاش شپر

شپرک سیمرغ باز شہباز جرہ شاہین قمری نسکرہ بحری بوتیمار زاغ کلاغ غراب عنقا علیوز

خاد بوم جغد ملخ نگس ذباب پشہ مور مورچہ لال مینا سارک کرم شبتاب کیک فصل یازدہم

در اسماء جانوران آبی ماہی سمک حوت عوک ضفدع سرطان کشف باخہ سنگ پشت نہنگ

زلو زلوپہ فصل شانزدہم در اعضا و اجزاء انسان و حیوان جود جسم تن بدن کالبد قالب اندام

قد و قامت بالا جان روح ارواح لحم گوشت شحم پیہ چرم پوست دم خون رگ شہرگ شریان باسلیق

باسلیق عظام استخوان غضروف عصب عضلہ پی لیف شعر موی کاکل جعد کلالہ زلف جمجمہ قحف کاخ

فرق سر یافوخ کام تارک نخاع مغز مخ لحیہ علی لحیہ سفل فک دندان سن سنان ضرس ناب پیلک

لہات زوی خد عذار خسار عارض رخ چہرہ کلہ ناصیہ پیشانی جبین سیمای جبہہ صدغ شقیقہ ابرو مژگان

مژہ دیدہ چشم عین عینین مردم مردمک سواد چشم بیاض چشم ملتحمہ قرنیہ عنبیہ عنکبوتیہ مشیمہ شبکیہ بیضیہ جلیدیہ

زجاجیہ لفظ بینی پرہ بینی دیوار بینی منخرین اذن گوش نرمہ گوش بناگوش نطالہ گوش حلقہ گوش

سماخ سبلی کلوناى حلق حلقوم کاکرنگ مری عنق مسلبت بروت لحیه ریش محاسن عفقار شفت لب دهان دهن

منهه ۱۲ حلق ۱۲ نلی ۲ سوراخ حلق ۱۲ موچهه ۱۲ دارهی ۲

زبان لسان نخ زنخدان عصب کتف دوش قلب الکتف ساعد زند اعلی زند اسفل ید

کندها بهونٹرے ۱۲ بازو ۱۲ بغل استخوان دست بالا ۱۲

دست کف دست الط بغل برغوش کنار پشت انگشت انامل اصبع زرانگشت سبابه

ماهته ۱۲ هتیلی ۱۲ بغل سنگلی ۱۲ انگوٹها ۱۲

وسطی خنصر بنصر ظفر ناخن ترقوه ترقوتین سینه صدر پستان ثدی قص ظهر فقره ضلع

انگلی درمیان کوردو ۱۲ سینه ۱۲ سپے ۱۲ چهاتی ۱۲ مانس ۱۲ چهاتے ۱۲ پیٹه ۱۲

جنب پهلو شکم ناف کمر میانه میان شش ریه قلب دل ضمیر مراره تلخه کبد جگر

پهلو ۱۲ جگر ۱۲ پتا ۱۲ دل ۱۲ پهپهرا ۱۲

طحال سپرز معده ثم معده معا روده خمل اوروده شکنبه کلیه گرده عشا مثانه عانه عصعص

تلی ۱۲ جای ماندن طعام ۱۲ رگهای جگر ۱۲ سوراخ روده ۱۲ انت ۱۲ جهلی ۱۲ پیٹه کا جوڑ ۱۲

ساق سرین کفل گاه ران فخذ زانو کعب شتالنگ قدم پاشنه پالی کف پا پالی پشت پا

پنڈلی ۱۲ تلوه ۱۲ جوتر ۱۲ ایدٹسے ۱۲ ران ۱۲

فصل نهم در اسماء بعضی چیزها که از اجسام اهل عالم تعلق دارد سمع

جسمیت بدن ۱۲ حس ۱۲

سماعت سامعه بصیر بصارت باصره ذوق ذائقه لمس لامسه شامه خطر فکر ذکر خیال وهم قیاس

شنیدن ۱۲ قوت شنیدن ۱۲ قوت سامعه ۱۲ خیال ۱۲

مخاط نفث ریق بزاق آواز ندا بانگ صوت اصوات صدا لحن الحان فصاحت

آب بینی ۱۲ جمع صوت ۱۲ آواز ۱۲ جمع لحن ۱۲ گویا

بلاغت رقاعت حواس هوش ادراک خرد عقل دانش بینش نظر نگاه تبسم خنده

خنده قهقهه غمزه ایمای رمز ناز پرتو کرشمه عشوه انداز طرز ارز علاقه آروغ حباب فاره تناد

هنسا ۱۲ چلاک هنسا ۱۲ دکار ۱۲ روشنی ۱۲ ناز ۲ ۳ ۴

خمیازه عطسه تکهک فواق قشعریره خله غثیان نخامه خال توبول آرخ دنبل دندان تبخاله آبله

۲ هچکی ۲ پهریرے ۱۲ مسا ۱۲ بهوڑا ۱۲ بهپولہ ۱۲

اسمای بعضی اشیا که از اجسام انسان وحیوان می برآید غایط براز کمیز بول حدث ضرط

سار مرز در ۱۲ پیشاب ۱۲

گوز پشک زبل سرگین میل چرک فصل هجدهم در بعضی حالات اهل موجودات

مینگنی ۱۲ گوبر ۱۲ چرک ۱۲

ومقدمات کائنات خوشی خرمی بشاشت نشاط انبساط فرحت راحت طرب سرور

۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ خوشی ۱۲

مسرور مسرت افزاح انشراح خرسندی ابهت تفریح تنشیط شادمانی بشارت بهجت

۹ ۱۰ خوش شده ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸

مژده نوید مبارکی فرخی فرخندگی میمنت جمعیت فراغت حشمت شوکت

۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ جمعیت ۱۲ آسودگی ۱۲ حشمت ۱۲

سطوت شکوه قدر منزلت ابهت مرتبت رفعت مکنت اقبال اجلال مکرمت عزت

شکوه ۱۲ قدرت ۱۲ مرتبه ۱۲ بلندی ۱۲ بزرگی ۱۲

شرف طمانینت ملاحت صباحت وجاهت اطلاع هدایت استعداد ارادت اراده عزم

اراده ۱۲ سرخ رنگ ۱۲ ستلے ۱۲

قصد اجازت حکم فرمان اسرار استبداد خاموشی راستی ناراستی دروغ باطل کذب

طلب ۱۲ نمودن ۱۲ حکم ۱۲ جهوٹه ۱۲

کاذب افترا بهتان اغوا فسق فجور فیض کرم سخاوت بخشش عدل حکمت عفت

عدل انصاف شجاعت تہور جلادت تجلد قناعت صبر طاعت غفلت عطلت ہوا ہوس حرص حسد

انصاف کردن ۱۲ بہادری ۱۲ بندگی ۱۲ بیکاری ۱۲ دشمنی

کینہ عداوت عناد حقد غبطہ تعرض الطاف اعطاف اشفاق عنایت شفقت مہربانی

روگردانی ۱۲ مہربانی

نوازش تفقد دوستی محبت مودت اتحاد وداد ولا خلت وفاق مہر خلاق اخلاص اعتقاد

دوستی ۱۲

اعتماد خشم غضب خوف ہراس ترس بیم عبرت باک یقین اعتبار گمان ملال آزردگی کلفت اندوہ

دہشت ۱۲ رنج ۱۲

ہم غم غرور نخوت تکبر خودبینی خودپرستی سرکشی استکبار سرتابی رعونت سرسبزی حمق ابلہی

عجز الحاح لجاجت سماحت قول عہد پیمان قرار اقرار انکار عذر اعتذار پیام

عاجزی ۱۲

پیغام سوال جواب دشنام تحسین آفرین حمد ثنا ستایش مدح لعنت منقبت پند اندرز

گالی ۱۲

نصیحت وعظ نصایح اغوا فسون جادو سحر مکر کید تزویر تدبیر علاج صوابدید آسان

نصیحت تدبیر ۱۲ مصلحت ۱۲

سہل دشوار مشکل محال عجلت تعجیل توقف اہمال تعلل تہاون تغافل دیر تاخیر درنگ

شکایت زود شتاب تاکید تقید قدغن فائدہ سود نفع منافع زیادہ خسارت ضرر

گلہ ۱۲ جلد زود ۱۲ زیانکاری ۱۲

حاصل محصول خراج آمدنی دخل خبر یغما غنیمت خزینہ دریوزہ ذخیرہ گنج

گنج انبار خرمن بسیار بہار رخت لصناعت سامان کرایہ گرو رہن نقد نسیہ قرض سود

ڈھیر کھلیان بہت درستی اسباب پونجی اسباب بیاج قرض

قرض حسنہ مصادرہ تاوان جرمانہ نرخ قیمت تخمینہ نمونہ وزن موازنہ گران گران

قرض بے سود ڈانڈ بہاو اندازہ تول مہنگا

سبک ارزان سیر من منوان فرق تفاوت فاصلہ دور نزدیک عقب برکردہ

سستا وزن جدا چہل استار

میل فرسنگ افسانہ حکایت جنگ جدل حرب محاربہ داراگیر رزم مبارزت

قصہ کہانی لڑائی

پیکار کارزار قتال مقاتلہ ناوردعربدہ خرخشہ ہزیمت شکست فرار صلح انفصال

بھاگنا

آرزم آشتی **فصل نوزدہم** در تعداد شمار یک دو سہ چہار پنج شش ہفت ہشت نہ دہ

یازدہ دوازدہ سیزدہ چہاردہ پانزدہ شانزدہ ہفدہ ہیجدہ نوزدہ بست بست و یک بست و دو

بست و سہ بست و چہار بست و پنج بست و شش بست و ہفت بست و ہشت بست و نہ

سی سی و یک سی و دو سی و سہ سی و چہار سی و پنج سی و شش سی و ہفت سی و ہشت سی و نہ چہل

چہل و یک چہل و دو چہل و سہ چہل و چہار چہل و پنج چہل و شش چہل و ہفت چہل و ہشت چہل و نہ پنجاہ

پنجاہ و یک پنجاہ و دو پنجاہ و سہ پنجاہ و چہار پنجاہ و پنج پنجاہ و شش پنجاہ و ہفت پنجاہ و ہشت پنجاہ و نہ

شصت شصت و یک شصت و دو شصت و سه شصت و چهار شصت و پنج شصت و شش شصت و هفت

۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷

شصت و هشت شصت و نه هفتاد هفتاد و یک هفتاد و دو هفتاد و سه هفتاد و چهار هفتاد و پنج

۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵

هفتاد و شش هفتاد و هفت هفتاد و هشت هفتاد و نه هشتاد هشتاد و یک هشتاد و دو هشتاد و سه

۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳

هشتاد و چهار هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت هشتاد و هشت هشتاد و نه نود نود و یک نود و دو

۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲

نود و سه نود و چهار نود و پنج نود و شش نود و هفت نود و هشت نود و نه صد هزار لک کهان اعداد

۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ......

عربی واحد اثنان ثلث اربع خمس ستة سبعة ثمانی تسع عشر عشرین ثلثین اربعین خمسین ستین

سبعین ثمانین تسعین مائة الف چند چندین چندان بسیار فراوان افزون زیاده بیش

تمام همه کم اندک نیم نیمه انبوه ازدحام گروه هجوم طائفه جماعه فوج لشکر جنود عسکر سپاه

ضعیف ناتوان پیر شیخ جوان شباب همعصر کلان همسر برابر دلی شهنشاه شهنشه

پادشاه سلطان ملک شه خاقان تاجدار جهاندار سالار شهریار تاجور کشورستان

وزیر نائب منیب امیر الامرا بخشی الممالک صدر الصدور ناظر شحنه کوتوال

کوتوال عسس خواجه مولی مولی بنده غلام کنیز کنیزک خاتون دانا بینا کور اعمی نابینا

صاحب ۱۲ غلام باندی

اصم ابکم گنگ لنگ شل کل دستگیر محبوس تشنه گرسنه گدا فصل بستم در اسمای پیشها

بهره ۱۲ گونگا ۱۲ لنگڑا گنجا قیدی پیاسا بهوکا فقیر

واهل حرفه کاروان بازرگان میر سید شیخ مغل میرزا افغان زنار دار بقال بادفروش

سید شیخ ۱۲ مغل ۱۲ پٹھان ۱۲ برہمن ۱۲ بنیا ۱۲

میوه فروش تره فروش سبزه فروش معلم حکیم طبیب دیوان منشی بخشی تا گنکو باغبان

میوه فروش ۱۲ کنجڑا ۱۲ میانجی ۱۲ حکیم دیوان ۱۲ منشی ۱۲ مالی

جلد نویس سفید باف بوریاباف صراف نساج باف نداف حلاج عطار روغن گر زرگر درودگر

جولاها ستار شده ۱۲ دهنیه ۱۲ فروشنده عطر ۱۲ تیلی ۱۲ سونار ۱۲

نجار سمار خراطی حجام آهنگر گازر قصاب خیاط تیرگر کمانگر صیقل گر چونه گر کلال خشت پز

نائی ۱۲ لوهار ۱۲ دهوبی ۱۲ درزی ۱۲ کمانگر ۱۲ کلال ۱۲

ماهی فروش چوڑی فروش شیشه گر ماهی گیر ملاح بزاز رنگریز خیمه دوز گلخن افروز چرم دوز

مچھلی والا ۱۲ منہار ۱۲ خیمه دوز ۱۲ بھاڑ بھونجا ۱۲

شتربان فیلبان قصاب تنبولی سنگ تراش حکاک سکاک مطرب مغنی طباخ نانبای

اونٹ والا ۱۲ پان فروش ۱۲ ڈوم نان پز ۱۲

زرکش مداح دستار کاغذی فصل بست ویکم در اسمای یگانگت قرابت برادر دوده مان

کاغذ سازنده ۱۲ کنبا ۱۲

خاندان خانمان خسر خوشدامن خشو خسر پوره خویش تبار والده پدر قبله گاه اب ابوالاخ اخی اخو

سسر ۱۲ ساس ۱۲ سالا ۱۲ داماد ۱۲ باپ پدر برادر بھائی

اخوان برادر برادرزاده دختر صبیه بنت پسر فرزند خلف ابن همشیر همشیرزاده خواهرزاده

جد جده فاسد جده فاسده شوی شوهر صاحب خانه اهل خانه کُیلین ستّه ایور ایور زن

صهره ابناغ ربوده خاله بمنزله مسلک پسرینه برادر نسبتی ام رضاعی تغا عم عمه خال خاله

فصل بست و دوم در اسمای شادی شادی تولد فرزند شادی طوی شادی

شادی مکتب شادی نسبت شادی کار خیر شادی کتخدا الی فصل بست و سیوم

بمعنی جای کتاب و مراد است ازنام آن مقام که در انجا طفلان میخوانند ۱۲

در اسامی اشیای آرایش بدلی از زیور وغیره سرمه توتیا دوده غازه گلگون حنا زیور پیرایه

حلیه حلقه بینی گوشواره مرسله یاره بازوبند انگشتر سعیب خاتم قُرص خلخال هیکل زنگوله جا عقره

اسمای پوشاک وغیره کسوت پوشش لباس تنفیر خلعت جامه دستار پیچ عمامه

تاج دیهیم افسر کلاه خرقه قبا عبا دلق گول گریبان جیب استین دامن کمربند ازار بند زنار

چادر پیرهند شلوار پایجامه سرویل تنبند پارچه کرپاس لک عفص باریک شفاف کلیم پاپوش

کفش نعلین چوب قبقاب اسمای پارچه ریشمی وغیره خز اطلس

مشروع تافته حریر پرنیان کتان بریشم ابریشم سقرلات پلاس محلوج قطن پنبه

قطن پنبه پلاس جیرم پوستین اسماء رنگ رنگ لون سرخ احمر حمرا سبز اخضر

خضرا خضرت سپید ابیض بیاض سیاه سواد اسود سیه صفرت زرد زریر قرمز

فصل بست و چهارم در اسماء غلات که جنس خوردنی هستند گندم قمح حنطه بر

برنج نخود حمص شالی شلوق ماش باجره جاورس طهف جو ندرجرت قلت عدس کرسنه

خشنگ ماش زغیر کال ارزن قسماح کنجد سمسم کودرم شامخ معصفر خسک ذانبه دانه شف

نان تره ارد جو شعیر سبوس نخاله

فصل بست و پنجم در اسماء طعام و غیره طعام

شیر لبن جغرات دوغ قیماغ مزوره مالیده خبکاله لقمه نبات نبات تری تنگر سفید شکر سرخ

قند سیاه روغن زرد روغن سیاه روغن تلخ تلخی شیرین شیرین رابتین انگبین شهد عسل چاشنی

چاشنی تلخ

فصل بست و ششم در اسامی آلات تحریر و غیره لوح قلم خامه کلک کاغذ

قرطاس مداد سیاهی تبلیعن کارد قلمتراش کزلک خالسیک درفش سوزن درغنه تیر تیشه

سندان شانه اره رنده برمه مسی ایرج سحبه مقراض نقاره کوس دهل تمک طنبک

فصل بست و هفتم در اسماء متفرقات طناب رسن عرس حبل مسمار میخ چراغ

رسّے ۱۲ میخ ۱۲ دیا ۱۲

مصباح فتیله شمع مشعل کلید مقالید مفتاح قفل عراده غربال پرویزن آسیا بادکش

باد بیزن بادزن دیگدان پایهٔ چراغ کانون کرغان زنجیر قلبه خواز دوک قطار جوال

ضرواز چملک جاروب باچک دشتی اچک صحرائی کفچه میزان پله شاهین دلو هاون دسته

دیگ کلند شغالک ارقفس گردون بیلچه مشک خیک مشکیزه فلاخن منجنیق مجمر منقل قلیان

کشتی

جرس ناقوس جلاجل غلافشان بادیا موچک موچین فصل بست و هشتم

در اسماء ظروف وغیره خم آوند خوان سبو مرجل طشت سبوچه کاسه پیاله اسید

صراحی ساغر جام پیمانه کیل لگن گلاب پاش فصل بست و نهم در اسماء بعضی ورزه

که مقرر است ڈورسنگ زنجیر فیل قطار شتر قبضهٔ کمان حلقهٔ کمان قبضهٔ شمشیر ضرب بندوق

ضرب توپ ورسیله ضرب جزایر و مانند آن شتر عراده فصل سی ام در اسماء الات

ولوازمات سلاح و شکار وغیره خنجر دشنه شمشیر حسام تیغ سیف صمصام ذوالفقار

ذوالفقار علم نیمچه تفنگ گرز سنان کمان قوس تیر خدنگ پیکان سپر مجنه جبه جوشن خفتان

زره خود ترک تاج تازیانه مقرعه قربان چوب دستی بیل قبض فصل سی ویکم در

اسماء گلشن و جنس نباتات و اشجار میوه و ترکاری وغیره بوستان گلستان

حدیقه دوحه روضه گلزار ریاض چمنستان نوبهار چمن خیابان سبزه مرغزار درخت شجر

نخل گابن نهال سرو داصل اصول بیخ فرع برگ تنه تخم ریشه شگوفه غنچه ازهار گل برگ زرده

چوب مغیلان درخت لرزان جامون حنا طب تنه بنیبیر گا گیا هلف گل معصفر و اسما

میوه جات خرما رطب نارجیل انگور انار ناشپاتی انجیر کشمش مویز بادام ته وخربزه واسما

تربز هندوانه زردک ترب شلغم سبزه اسفاناخ گرم حلیه بقل اسمار مصالحه پیاز

بصل زرد چوب کشنیز قاقله کبار قاقله صغار قرنفل فلفل دار چینی فلفل دراز

انگوزه اسمار چند ادویه که معروف است شربت انار شربت ذوفا

نرد عنب بادام املوک نخواه خار خسک عسل انگبین شهد سکنجبین جوز بوا کاسنی بیدانجیر

عنب الثعلب مکوه بادیان خردل اصل السوس عناع رب السوس گلقند بهی دانه انار دلنه

مکوه ۱۲ سونف ۱۲ راسے ۱۲ ملیٹھی ۱۲ پودینا ۱۲ عرق ملیٹھی ۱۲ بہدانہ ۱۲

هلیله زرد هلیله سیاه کلنجی بلیله پرسیاوشان تمر هندی آمله بهلیل ستکیستان سپستان

ہڑ زرد ۱۲ ہڑ سیاہ ۱۲ نام دوا ۱۲ املی ۱۲ بہیڑہ سوہنجنہ ۱۲ لسوڑہ ۱۲

منغر فلوس خشته عناب تخم غبارین گلسرخ سنا مکی طباشیر زیره سپید زیره سیاه

ملتاس ۱۲ خار شتر ۱۲ تیند ۱۲ نام میرا ۱۲ بستے ۱۲ گلاب کے پھول ۱۲ بنسلوچن ۱۲

فصل سی و دوم در اسامی بعض اشیاء ضروری زمینی گل خاک غبار گرد کلوخ خشت

ای درنام آنها که از زمین تعلق دارد ۱۲ مٹی ۱۲ ڈھیلا ۱۲

کوه سنگ حجر جواهر شبه الماس یاقوت لعل زمرد نقره سیم فضه مس روئین اشرفی دُر

پتھر ۱۲ پہاڑ ۱۲ که در زر دوم سے سکار میبرند آنرا گویند ۱۲ کانسا ۱۲

طلا زر روپیه مبلغ مرادی تنکه فلوس حصاة سنگریزه خرمهره **فصل سی و سوم** در اسماء خلقت

نقد ۱۲ پیسه ۱۲ ٹھیکرے ۱۲ کوڑے

آتش آتش نار دخان دود شراره شرر شعله زبانه زگال اخگر خاکستر سمندر حرّبه

دھواں ۱۲ چنگاریاں ۱۲ پھڑکا ۱۲ کوئلا ۱۲

فصل سی و چهارم در اسماء خلقت آبی و آلاتیکه از و تعلق دارد آب ماء باران

اسماء اسامی جمع اسم بمعنی آواز ۱۲ پانی ۱۲

بارش صبغ ابر قطر سحاب برق بحر دریا یم عمان گرداب ورطه ظلم جوی رود

بجلی ۱۲ بھنور ۱۲ ندی ۱۲

تالاب چه ساحل کناره چاه چهچه حوض برکه نهر فوّاره کرین جزیره شبنم برف قطره

دریا سے خورد ۱۲ کنواں ۱۲ نالے ۱۲ حوض خورد ۱۲ ٹاپو ۱۲ پالا ۱۲

سیل سیلاب دولاب تگرگ ژاله اشکنجه صدف گل لای خلات دجله حباب

اولے ۱۲ سیپ ۱۲ بلبلہ ۱۲

باب سیوم در بیان قوانین علم صرف و آوردن صیغهای از مصادر و گردانیدن آن

پیشتر خبر مهره مرداریدی لولوی لالای گوهر کشتی سفینه فلک

صرف و آوردن صیغهای از مصادر و گردانیدن آنها با هر دانستنی که بآنها چند چیز تعلق دارد که در بحث افعال بیان افعالهاست چون ماضی زمانه گذشته و حال زمانه موجود و استقبال زمانه آینده و امر حکم کاری و نهی منع از کاری و فاعل کننده کار و مفعول کرده شده و غایب پوشیده از نظر و حاضر و مخاطب خطاب کرده شده و متکلم کلام کننده و مذکر مرد و مونث زن و اثبات بودن چیزی و نفی نبودن چیزی را اینهمه تصاریف و صیغهاست اگر تمام از ماه عصل یا شرط و جزا و غیره مطالب متعلقه نوشته آید طول عبارت میشود و یاد گرفتن آن مبتدیان دشوار و گران باشد و از جمله گذشته شود سبب که مطالب ضروری میشود و بنابران بطور چند صیغه از مصادر بدین مختصر نوشته شد افاده تام بوجه تمامی فی نواله یون صیغهای از مصدر ساخته میشود مطلعی اولا مصادر چند تعلم می نمایند بطریقه تصاریف افعال و اجناس و دیگر مانند حروف شرط و جزا و غیره آغاز مصادر بترتیب حروف تهجی باب الالف آمدن آزردن آغازیدن آغشتن آفریدن آگاهیدن آلائیدن آمرزیدن آزردن آستردن افراختن افراشتن افزودن افسردن افگندن انبار کردن آوردن انجامیدن انگاردن اندوختن انگاشتن افروختن آشامیدن آگندن

روشن کرنا ۱۲ — شمار کرنا ۱۲ — رهبرنا ۱۲

ایستادن آزردن افشاندن افشردن افتادن آموختن آراستن آمیختن آویختن آلودن آمودن آماسیدن

سهمنا ۱۲ — بهرنا ۱۲ — آراسته کرنا ۱۲ — پهونچا ۱۲

اندیشیدن اندودن انباشتن انگیختن **باب الباء** برداشتن بردن بستن بخشیدن بوسیدن برآمدن

لنگانا ۱۲ — بیچانا ۱۲

برآوردن بودن بریدن برخاستن باختن باریدن بالیدن بافتن بالیدن بائیستن برشتن برخاستن

کاتنا ۱۲ — برسنا ۱۲ — بالیدن ۱۲ — ترهنا

باب الباء فارسی پختن پریدن پوشیدن پیچیدن پیوستن پرستیدن پذیرفتن پروردن پالودن پیچیدن

ف بدانکه مصدر بر دو قسم است یکی اصلی دوم مصدر جعلی ... فاعل معلوم شود چنانچه آمد زید و رفت زید ... و مرد زید ... مطلق معلوم ...

پائیدن پسیدن پرداختن پرسیدن پذیرفتن پژمردن پژوهیدن پرانیدن پوئیدن پشمیدن

پیمودن پیوستن **باب تای فوقانی** تاختن تافتن تپیدن تراشیدن ترویدن ترسیدن تفسیدن تنیدن

توانستن **باب الجیم** جستن جستن جلگیدن جیدن جهانیدن جوئیدن **باب جیم فارسی**

چسپیدن چمیدن چریدن چپیدن چسپیدن چریدن **باب الخاء** خوردن خندیدن خواندن خاریدن خلیدن خرامیدن خائیدن

خوابیدن خروشیدن خراشیدن خواستن خوابانیدن خروشیدن خسپیدن خستن خفتن خموشیدن خمیدن

خلیدن **باب الدال** دیدن داشتن دوختن دادن دمیدن دریدن درخشیدن دمیدن درفشیدن دویدن دوشیدن

باب الراء رفتن رسیدن رستن ربودن رنجیدن راندن رفتن رقصیدن رسانیدن

رخشیدن رزیدن رشتن رسیدن ریدن رستن **باب الزاء** زدودن زادن زاریدن

زائیدن زدن زیستن زولیدن **باب السین المهمله** ساختن سنجیدن سائیدن

سپردن ستیدن سفتن سوختن سودن سرائیدن ستودن ستیزیدن سرشتن سنریدن سگالیدن

باب الشین شگفتن شکستن شستن شاشیدن شنیدن شمیدن

شگافتن شتافتن شناختن شمردن شدن شوئیدن شلیدن شائستن شکیبیدن

شکوخیدن شکفتن شوریدن **باب الطاء** طپیدن طلبیدن طراویدن **باب العین**

غلطیدن غنودن غنیدن **باب الفاء** فرمودن فرسودن فشردن فروختن فرمودن فگندن

فرسودن باب الکاف کوفتن کندیدن کاشتن کشادن کردن گشتن کشتن کوشیدن کشیدن کاشتن

گھسنا ۱۲ کرنا ۱۲ کھودنا ۱۲ کھولنا ۱۲

کافتن کاویدن کاهیدن کشودن کفیدن کندن باب الکاف فارسی گفتن

گریختن گردیدن گردانیدن گزیدن گرلستن گداختن گنجیدن گنجانیدن گذشتن

بہاگنا ۱۲ بہرنا ۱۲ کاتنا ۱۲

گذشتن گرائیدن گرفتن گزاردن گزیدن گساردن گستردن گسستن گسیختن گشتن گماشتن

گواریدن باب اللام لرزیدن لغزیدن لافیدن لیسیدن لائیدن باب المیم

کاٹنا ۱۲

ملکیدن ماندن مالیدن مردن مانستن باب النون نهادن نغوشیدن نشیدن

چوسنا ۱۲ مرنا ۱۲ رکھنا ۱۲

نوشتن نگرلستن نکوهیدن نشستن نهفتن نیوشیدن نوشانیدن نوختن نالیدن نوشتن

لکھنا ۱۲ بیٹھنا ۱۲ لکھنا ۱۲ بجانا ۱۲

نوردیدن نازیدن نامیدن نگاشتن نمودن باب الواو وزیدن ورزیدن خندیدن

لپٹنا ۱۲ تاوکرنا کرنا ۱۲ چلنا ۱۲

ورغلانیدن باب الهاء هشتن هلیدن هراسیدن باب الیاء یافتن یارستن یعد

بہکنا ہکانا ۱۲ ڈرنا ۱۲ پانا ۱۲

ازین تصریف یکمصدر مفصلا بقلم می آید دیگر تصاریف تمامی مصادر بهمین طریق از

مستبدیان استخراج کنانند تصریف افعال ماضی مطلق از آمدن واین ماضی

ماضی مجرد هم گویند آمد آمدند آمدی آمدید آمدم آمدیم تصریف ماضی قریب

آمده است آمده اند آمده آمدید آمده ام آمده ایم تصریف ماضی قریب

آمده بود آمده بودند آمده بودی آمده بودید آمده بودم آمده بودیم تصریف ماضی ناتمام

تصریف ماضی استمراری می آمدم می آمدیم می آمدی می آمدید می آمد می آمدند و این را استمراری نیز گویند

تصریف ماضی تمنائی آمدمی آمدیمی آمدی آمدیدی آمدی آمدندی و این را مشروط نیز گویند ماضی تمنائی

احتمالی و این را موهوم نیز گویند آمده باشد آمده باشند آمده باشی آمده باشید

آمده باشم آمده باشیم تصریف حال می آید می آیند می آیی می آیید می آیم

می آییم تصریف استقبال خواهد آمد خواهند آمد خواهی آمد خواهید آمد خواهم آمد خواهیم آمد

تصریف مضارع آید آیند آیی آیید آیم آییم تصریف امر بیا بیایید بیاید بیایند بیایم

بیاییم تصریف نهی نیا نیایید میا میایید نیایم نیاییم اسم فاعل آینده آیندگان

آینده آینده آینده آینده آینده اسم مفعول آمده شده آمده شده گان آمده شده

آمده شده گانم آمده شده گانیم باید دانست که جمله این تصاریف که بیان شد این را صرف کبیر گویند

یک یک صیغه اول از سر هر تصاریف گرفته جمع نماید آن را صرف صغیر می نامند صرف

صغیر آمد آمده است آمده بود می آمد آمده باشد می آید خواهد آمد آید آمده

آمده بود می آمدی آمده باشد می آید خواهد آمد آید بیا بیایند آمده شده در تصاریف نفی

ماضی بعید ۱۲ ماضی ناتمام ۱۲ ماضی تمنائی ۱۲ ماضی احتمالی ۱۲ حال ۱۲ مستقبل ۱۲ مضارع ۱۲ امر ۱۲ نهی ۱۲ اسم فاعل ۱۲ اسم مفعول ۱۲

یک تصریف اکتفا نموده میشود یعنی جمیع تصاریف همبرین قیاس کنند ای بر هر فعلی که حرف نفی آرند صیغه نفی گردد نیامد نیامدند نیامدی نیامدید نیامدم نیامدیم بعد تشریح صیغهها و گردان بعضی الفاظ و کلمات است که در هر صیغه که شامل شوند معانی مطالب و مضمون مختلفه موجب حسن تقریر و تحریر از آن حاصل آید اول بیان کلماتی که گردان آنهم بطور مذکور میشود و هر یکی ازین الفاظها که بیان میشوند مخصوص برای یک زمانه معین است **الفاظ مخصوص برای بنای ماضی قریب** است اند ای اید ام ایم ایضا الفاظ دیگر که از افعال متعدی تعلق دارند شد شدند شدی شدید شدم شدیم **الفاظ مخصوص برای بنای ماضی بعید** بود

ہوا ۱۲ ہوئے ۱۲ ہوئی تم ۱۲ ہوا میں ۱۲ ہوئے ہم ۱۲

بودند بودی بودید بودم بودیم **کلمات اثبات که بزمانه حال تعلق دارد** هست هستند هستی هستید هستم هستیم **الفاظ مخصوص برای بنای صیغههای استقبال** خواهد خواهند خواهی خواهید خواهم خواهیم **الفاظ مخصوص برای بنای ماضی**

چاہیے ۱۲

استمراری باشد باشند باشی باشید باشم باشیم **صیغههای امر غایب** شود شوند شوی شوید شوم شویم

بیان کلمات متفرقه از اگر گر بر در تا چگونه چه چیست چند چندان چنین چنان آن اینک آنها اینها اوشان ایشان از آن ازین از آنها ازینها از اوشان از ایشان اینجا آنجا از اینجا کجا کی از کجا کس شان خود هیچکس آنکس من ما تو شما هرگاه ناگاه لابد

اکنون حال اینچنین هنوز باز هرگز هرآئینه ضرور اهم الا مگر نه هار گرنه اگرچه هرچند لکن فاما فکیف
امید بیم رجا ترصد ترقب توقع لازم مستلزم قدغن تاکید تقید زود چون این همه معلوم و بیان
مبتدی ساده آید بموجب همان گردان باید کنانید و الفاظ متصرفه را شامل نموده از مبتدی
پرسند تا او اشنا ترکیب الفاظ مفرد شده بمعانی و عبارت قدرت یابد و آن این است
از رفتن صیغه ماضی قریب رفته است صیغه ماضی بعید رفته بود صیغه ماضی استمراری میرفت صیغه
ماضی مشروط با یای استمراری رفتی صیغه ماضی مشروط با کلمه میرفتی صیغه ماضی موهوم رفته باشد صیغه
حال میرود صیغه استقبال خواهد رفت صیغه مضارع رود دوام استمراری میرفته باشد صیغه امر حاضر
برو صیغه نهی حاضر مرو صیغه اسم فاعل رونده مفعول درین صیغه نیست بعد گردانهای تصریف
الفاظ کلمات مناسب را که شامل هر صیغه خواهند بکنند و ترتیب و گردان کردن او اینست چنانچه
ازانجا برفت ازینجا رفت دریجا رفت درانجا رفت اگر رفت چرا رفت چگونه رفت آن رفت
این رفت اینک رفت آنکس رفت این کس رفت کجا رفت کی رفت آنکجا رفت خود رفت الحال رفت
رفته بود دیروز رفته بود دیشب رفته بود پریروز رفته بود پریشب خواهد رفت فردا خواهد رفت
پس فردا امروز رفت نیمروز رفته باشد در نیمروز رفت در نیم شب رفته است تا شام رفت تا صبح رفته بود
همان رفت همین رفت چنان رفت چنین رفت در حجره رفت در صحن رفت در بیت الخلا رفت در بازار
رفت در باغ رفت در دالان رفت بر بام رفت بر بالاخانه رفت بر فرش رفت برای خوردن
رفت برای غسل کردن رفت علی هذا القیاس دیگر مصادر را شمول با همین کلمات که بالا مرقوم
گشته گردان کنانند و بطور مرقوم الصدر یک یک صیغه از هر تصریف بطور یکه تعلیم نموده شد
از مبتدی استخراج کنانند و جمیع الفاظهای مرقوم الصدر را با دیگر افعال بطور
مثال مذکوره از مبتدی گویانند تا به برآوردن تصاریف از مصادر و به شمول نمودن این الفاظ
قدرت یابد **باب چهارم در اداب القاب** برای فیض دانشوران خرد پرور و
خرد پروران دانشور پوشیده نیست که القاب برچند زمره مشتمل اند عبارت از آن است که

مخصوص مکتوب الیہ را بوصفی یاد کنند کہ آن وصف کمال منصب و بینہ او لایق مرتبہ او باشند چنانچہ کمال عالم مراتب شریعت و طریقت و کمال سپاہی اوصاف شجاعت و تہور و رتبہ رفیع قبلہ کعبہ و رتبہ پیر رہبر جوہر دار بودن و سعادتمند علی ہذا القیاس و آداب عبارت است از نگاہداشتن یعنی سررشتہ حفظ مراتب اعلی و اوسط و ادنی از دست نرود و اینہمہ در مقام خود ہا خواہد آمد درینصورت اگر سخن برودان بران آیند ممکن است کہ القاب بمضمون نو از قوہ بفعل آرد لیکن چون غرض بکار است و رواج القاب جدید بیش القاب قدیم دور از رسمیات اہل روزگار معہذا قوانین پیشین کہ از فیض بزرگان کرامت نشان صورت ظہور پذیرفتہ و انچہ باید در آنہا موجود و حل بیجا خلاف آئین ادبست نظر بآن ہمہ مراتب ہمان القاب سابقہ و آداب پیشین در ساختہ بتحریرش پرداختہ در بعضی جا کہ ضرور افتادہ خود تصنیف کردہ داخل آن نمودہ چنانچہ بر واقفان آن پوشیدہ و پنہان نخواہد بود

القاب عالم

واقف حقایق علوم و کاشف دقایق علم و معلوم حضرت مولوی صاحب سلمہ اللہ تعالی بعد ادای گلدستہ بندگی و اتحاف غنچہ ہای پرستندگی معروض میدارد

القاب سپاہی

عالی شجاعت و تہور پناہ فلانے حفظہ عرضی مرسلہ رسید و بنظر گذشت کاشف ملتمسات گشت می باید کہ ہموارہ بہ تسطیر چگونگی حالات انجا مطلع می نمودہ باشند زیادہ چہ

القاب پدر

سایہ بلند پایہ صاحب قبلہ خداوند نعمت خدایگان ظل ظلیل رحمت ایزد سبحان حضرت ولی نعمت صاحب بر سر فرزندان مخلد و مستدام باد فدوی فلانی اداب تسلیمات فدویانہ و کورنشات معتقدانہ بجا آوردہ معروض میدارد

القاب دیگر

ملجای فرزندان و معاذ نیازمندان صاحب قبلہ خداوند یعقوب زمان ایوب عظامی ولی نعمی ادام اللہ اقبالہ بعد ادای فرزندی و گذارش قواعد عقیدتمندی معروض موقف اقبال ملیغ اجلال میرساند

ایضا

قبلہ صوری و معنوی کعبہ ظاہری و باطنی حضرت ولی نعمی صاحب مد ظلہ العالی فدوی فلانے بعد ادای اداب و تسلیمات فدویان و کورنشات بی پایان

الی پایان معروض رای مهر انجلای میگرداند القاب پسر سرمایهٔ تجارت
عمر و زندگانی و عصای هنگام پیری و ناتوانی زاد عمره الضیا برخوردار کنور الابصار
فرخنده اطوار سعادت آثار طول عمره الضیا نور البصر لخت جگر قرة العین فلاح حیات
ایزدی بوده شاد کام باشند بعد ادعیه وافیه که دوام در روز بان ست مکشوف خاطر
عزیز باد الضیا برخوردار نور الابصار قلالی زاد عمره و قدره پس از دعای طول عمر و
حیات مطالعه نمایند الضیا برخوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد دعوات
مزید حیات و ترقید رجات واضح باد القاب ما در سایهٔ عاطفت پایه والدهٔ صاحبه
مشفقه مکرمه برتارک فرزندان مخلد و مستدام باد جبین فدویت را بسلکگونهٔ آداب
و تسلیمات نور آگین ساخته معروض میدارد الضیا والده صاحبه خداوند
خدایگانه مد ظلها العالی کلهای کورنش و تسلیمات را زیب تفاخر ساخته معروض
عالی جناب میدارد الضیا مخدره تتق عفت مستوره سرادق عصمت والده
صاحبهٔ قبله گاهی خداوندی معظمه مبروره پرورش فرمای فرزندان ظل گستر فرق نیاز
مریم زبان مد الله ظلکم جبین فرزندی را بخاک ارادت مندی نور آگین ساخته ملتمس نذر و
الجناب فیض مآب می گردد القاب برادر کلان اخوی صاحب مشفق مهربا
امیدگاه برادران سلامت بعد اظهار مراتب نیازمندی و تمنائی ادراک دولت
مواصلت سامی که زیاده از حد ست مکشوف ضمیر عطوفت پذیر می گرداند الضیا
اخوان صاحب قبله فیض رسان مظهر جود و الاحسان سلمه الرحمان بعد تقدیم مراتب
عبودیت و انکسار و تمنای حصول استفادهٔ خدمت فیض موهبت معروض رای
خورشید ضیا می گرداند القاب برادر خورد برادر عزیز القدر عزیز از جان
معافیت باشند بعد اشتیاق ملاقات بهجت سمات که مزید ست بر آن
منصوص مکشوف خاطر عزیز باد الضیا برادر سبحان برابر بلکه از جان بهتر

القاب چچا بهتر محمد عابد حفظ الله تعالی بعد شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند

عمو صاحب قبله خداوند خدایگان صدر جود الاحسان سلمه الله تعالی بعد ادای آداب

تسلیمات که شیوه فدویان راسخ الاعتقاد است معروض رای فیض پیرای میگرداند

القاب همشیره کلان همشیره صاحبه شفیقه مکرمه معظمه که اسمها در پرده عصمت است

سلامت منیفه شفقت وثیقه ورود کرامت فرمود ترصد که همواره بترقیم و ترسیل صحیفه سرور

شادان و فرحان میفرموده باشند که تسلی خاطر از آنست القاب همشیره خورد

عصمت پناهی عفت دستگاهی همشیره عزیزه حفظها الله وصول مکاتبه مسرت افزا فرحتهای

گوناگون حاصل گشت مستلزم که همواره بترسیل فرحت نامجات مع چگونگی حالات مسرور

میساخته باشند که آئینه خوشی خاطر بهمدران مقصور است زیاده چه بر طراز د الیضا

همشیره عزیزه حجله نشین عفت پرده گزین عصمت سلامت بعد اظهار مراتب انس آنکه

القاب اهلیه اهل خانه با دل یگانه در حفظ و امان ایزد منان باشند خط مرسله رسید حقایق

مندرجه معلوم گردید میباید که پیوسته بتحریر حالات اطمینان بخش ممنون میفرموده باشند که بجمعیت حال

میشده باشد زیاده چه نگارش رود القاب شوهر از طرف اهلیه صاحب خانه محرم اسرار

سرتاج افتخار من سلمه الله تعالی مقالات تمنای استفاده خدمت والا بیرون از حد

دانسته بعرض مطالب می پردازد الیضا صاحب سرتاج من سلمه الله تعالی بعد آداب که

شایان مراتب است عرض مینماید الیضا مصلح شبستان محرمی مفتاح ابواب

همدمی واقف اسرار نهانی محرم اطوار دل جهانی تکیه گاه مرادات برآرنده حاجات خداوند

خانه مالک کاشانه سلامت بعد آرزوی حصول اتصال بهجت اشتمال ابراز ضمیر لطف

تاثیر میسازد القاب اهل خانه جلیس خلوت خانه عزمی انیس عزلت همی محرم اسرار و

اطوار اهل خانه ناظم کاشانه معلوم نمایند بعد تحریر اشتیاق معانقه جسمانی و تصور شوق

رسم مستبشر خاطر با دسر گذشتا اینجا سپاس عافیت ایشان دوانم مرغوب القاب حکیم

همواره انفاس متبرکهٔ آن مباحث مرتاض روح افزای مظهر اعجاز مسیحائی باد بعد از ورود خط نیابت
موصلت وافی مباهجت که قلم تحریر آن سرگوشی عجز بدوات می سازد مکنون ضمیر منیر گردانیده می آید
ایضا نبض شناس بیماران علاج رس رنجوران حکیم صاحب مهربان امیدگاه امیدواران
مسیح زمان سلمه الله تعالی بعد ادای تحیت وثنای مبرهن ضمیر منیر فیض تنویر گردانیده می آید
القاب شاعر سر دفتر سخنوران هنر پرور سلامت رقیمهٔ معنی نگاران خلاصهٔ نکته پروران
روزگار رزم افروز وصول گشت اگر انیده همه رین نسق بدو کلمه لطف افزا ضیافت طبع
این سراپا نیازمند میکرده باشند بعید از بزرگ منشی نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهم
القاب قاضی محکمهٔ شریعت را بوجود کرامت مظهر آن مروج قوانین شریعت
نبوی محی مراسم ملت مصطفوی زیب گیر و زینت پذیر باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و
انکسار و تمهید قواعد خضوع و افتقار که شیوهٔ فدویت نهادان رسوخیت بنیاد است
بعرض میرساند ایضا شریعت پناه طریقت دستگاه سلمه الله تعالی فتحیه بهجت ضمیمهٔ آن شریعت
پناه موصول شد بر حقایق مرقومه اطلاع دست داد امیدهم تا حصول ملاقات جسمانی به بسط
مفاوضات فرحت آیات محتوی بر اعلام کار و فرمایش آن جوار مسرور و شادان داشتن
مسرور خاطر افزود دل است زیاده چه تصدیع دهد ایضا تبارک تعالی ذات عالی را که طراوت
بخش گلشن شریعت و نضارت ده چمن معدلت کشاینده معاقد شرعی داننده حقایق دقایق
قاعده دان طریق اسلام مربی خاص و عام حضرت قاضی جیو را بر صدر عدالت متمکن داشته
سلامت با کرامت دارد بعد آداب مستمندی ما معروض رای عدالت پیرای می گرداند
القاب اهل نجوم مجمع کمالات منبع معلومات کاشف دقایق مستور واقف حقایق بی ظهور
صاحب مشفق خداوند خدایگان معدن الطاف بیکران سلمه الله تعالی بعد گزارش مراتب
نیازمندی و تقدیم مراتب مستمندی که مایهٔ سعادت و عقیدت مندیهاست مشهود رای ضیا
گردانیده می آید القاب درویش مخزن اسرار الهی مطلع انوار نامتناهی

مسیحائی یعنی زنده کنندهٔ اموات معجزه عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که آن معجزه احیای اموات بود ۱۲
سرگوشی راز و نهانی ودرون دل ... است ... ۱۲

نامتناهی حضرت شاه صاحب و قبله دام فیضه بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی
ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب عظمی است مشهود ذره‌های زرین خاطر مهر
آیین میگرداند الصا حقایق و معارف آگاه شریعت و طریقت دستگاه مستغرق بحار انوار
حضرت الهی محو مشاهده تجلیات نامتناهی قبله ابی و استظهار کونین دام افضاله بعد از اظهار مراسم
آداب عبودیت و انکسار بعرض نیازمندان ورز فیض آثار میرساند القاب عمدة
ذات تقدس آیات مظهر فیض الهی مصدر فضائل نامتناهی سایه افضال پرکمال ایزدی ظل
تفضلات بیغایات سرمدی مجموعه علم و عمل مرکز ارباب ملل و نحل منبع کمالات بی پایان
مجمع فتوحات فراوان حضرت مخدوم صاحب و قبله و کعبه مکرم و محترم دام فیضهم ابد الدهر
گره گشای معاقد دل و عقده گشای مشکل بوده بر مفارق مستفیضان عقیدت نشان
الصا ظل گستر باد بعد تقدیم لوازم عبودیت و تتمیم مراتب فدویت مطالب ضروری عرض میدارد
منبع فضلات مظهر کمالات سر دفتر معلمان دهر سراپا برکت فیض از حضرت صاحب قبله دارین
خداوند کونین مخدومی مکرمی جیوه ظلکم کمترین فدایان چنین عقیدت و بندگی و پیشانی عبودیت
و سرافگندگی بخاک عجز و انکساری سوده بذروه اقبال تیمنچ جلال میرساند القاب
شاگرد نقش نقطه ز صحیفه سعادتمند صرف بردار جریده تحت بلندی ستوده خصال مرکز
فعال منظور نظار تفضلات او تعالی سزاوار عنایت کبریا مدام بکرم عمیم ایزد کریم شادان بوده کامروائی
مرادات دارین باشند بعد ادعیه وافیه مطالعه مطالب مرقومه گرایند القاب معشوق رنگ بهار
گلزار رشک مرغزار فرخار با خوبی‌های روز افزون مقرون باشند بعد ابراز آه و ناله و درد دل
شنید امطلب میدارد الصا گل گلستان محبوبی سرو بوستان مطلوبی رنگ
بوی چمن نگین اداهی ابروی انجمن دلربائی جان نواز عاشقان سرفراز معشوقان باشند
بعد ابراز راز دلبری و دلربائی و صداقت کیشی مطلب میگراید الصا محبوب راحت قلوب
غنچه گلزار سروقد یاسمین عذار نرگس چشم سیمین جسم سنبل زلف طوطی مقال مشکین خال

لیلی وار شیرین سخن روزگار دل از مشتاقان ربوده هم سخن عاشقان دل افگار ندوار غمگسار راحت روان
نور عیان پیوسته از بلیات زمان بامن حضرت سبحان بوده تا لیف قلوب مشتاقان صدق
اسلوب پرداخته باشند بعد شرح سوز آتش افروز که تلاطم امواج مهاجرت و تراکم افواج
مفارقت زورق هوش و مونس این مهجور صدق اساس را غرق ساخته خود را بیابان محنت
مراد مید هد القاب عاشق صبح صادق روز صادق و شفق شام وا نقی آزاد
گرفتار انیس شبهای تار همواره حلاوت یاب کلفت و الفت باشند بعد از حرف طرازی صفات
آن ستاره سبیدلان به سبکتر بر دازی احوال دل و جان خود می گراید ایضا دلفگار سمند زرد
یادگار مجنون و فرهاد از جهت همیشه با ذوق و شوق باشند بعد از دل دهی و جان افزائی رید
خامه رقم پرایه تحریر مدعاست ایضا عاشق مشتاق بالاتفاق طالب وصال بعد فت
خصال مجنون دوران فرهاد زمان گرم رو بادیه محبت ره نورد طریق مودت دوام رجا
وصال محبوب شاد کام باشند بعد شرح پریشانی حرمانی که بمقتضای ربانی جانبین مهجو
واضح ولایح باد القاب بزرگان و دیگر ابنای زمان از
طرف فقرا محب الفقرا ملاذ الغربا سلمه الله تعالی ایضا محب الفقرا
مقبول اهل الصمد برگزیده حضرت اعلی ولی الله سلامت باکرامت باشند بعد دعوات فراوا
و اشتیاق ملاقات بی پایان مشهود ضمیر محبت پذیر باد القاب خادمان فقرا
خلاصه دودمان ره هدایت پرتو روشنی مهر جلالت رهنمای سالکان پیشوای عارفان
زاد الطافه و عنایته موجب و رحمات خدمات القاب سید سیادت دستگاه
شرافت پناه میر مکارم علی بعافیت باشند القاب سپاهی شجاعت و تهور
پناه فلانی در حفظ الهی باشند ایضا شجاعت شعار فلانی حفظه القاب مولوی
و عالم فضیلت و کمالات دستگاه مولوی طالب علی بعافیت باشند ایضا فضا
اکتساب کمالات مآب محمد باقر حفظه القاب حکیم حکمت و حذاقت دستگاه حکیم احمد علیخان

لیلی نام معشوقه مجنون ۱۲ شیرین نام محبوبه فرهاد کوهکن ۱۲ سوختن با تیغ بیان کردن دل نگاه کردن بیرون وکشادن درون نیز وکشاده کردن زمر سرم با سلوک موزون دور است گردانیدن ۱۲ ام مر باشد بدو هم باز گشتن ۱۲

احمد علیخان حفظه الله تعالی القاب عاقل امانت پناه فلانی بعافیت باشند القاب
متصدی عزیز القدر فلانی بعافیت باشند الصا حصوبت دستگاه فلانی حفظه
القاب مهاجن که اهل عزت باشند عزت آثار فلانی حفظه القاب اهلکار
که فی الجمله عزت و قربت داشته باشند خلت و موالات دستگاه فلانی محفوظ باشند
القاب عهده‌گار مستحسن الخدمت فلانی حفظه الصا معتمد الخدمت فلانی حفظه
القاب نوال و منشی که بعزه دربار اند گرامی قدر فلانی بعافیت باشند
القاب رائین دربار معلی که از دیگر نوکران قرب و منزلت
زیاده دارند تحریر یافت سیادت و نجابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه مورد مراحم
نمایان مهبط عواطف بی پایان مشمول جلائل الالطاف شاهی بوده باشند الصا رفعت و عوا
مرتبت میرزا ذو الفقار علی حفظه الله تعالی الصا رفعت و شجاعت نشان فلانی محفوظ
باشند القاب شیخ مشیخت و شرافت مرتبت شیخ فلانی حفظه الله تعالی القاب خطوط و
نعمت از طرف ملازمان و طریق عرضداشت به بادشاهان و امرا
عرضداشت کمترین خادمان عقیدت نشان فلانی بپایه آداب ایستاده بعرض فیض بار
حضور لامع النور مرجع سلاطین هفت کشور مرکز خواقین بحر و بر رسانیده میرساند الصا عرضداشت
خانه‌زاد دولت شهنشاه جهانپناه فرق عبودیت بر زمین خاکساری مالیده و جبین عقیدت را صفا پذیر
نقش جان نثاری و جان سپاری گردانیده ذره وار بموقف عرض شرف اندوزان محفل سپهر
قرین و مستفیضان انجمن بهشت آئین میرساند القاب شاهزاده عرضداشت رسوخ
آئین [illegible] بعد ادای آداب مراتب کورنش و تسلیم بسجیه رضیه فدویان عقیدت تصمیم
بعرض عاکفان عتبهٔ دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند الصا
عرضداشت عقیدت نشان عبد الغفار گلدسته گلهای خلوص و انکسار بطره عمامه افتخار منوط
بعرض بهره اندوزان محفل عظیم مبارک تعظیم نواب عالیجناب معلی خطاب صاحب عالم و عالمیان

که ملجای مستمندان روی زمین است میرساند **القاب صاحب عالم** عرضداشت کمترین نیک پروه
نهای رسوخیت آثار محمد یار بعد تقدیم مراتب ضراعت التماس و تمهید روابط خضوع و افتقار بموقف
عرض محرمان ایوان دولت و شهریاری و حجابان سراپرده عفت و بختیاری نواب تقدس مآب
سپهر جلباب ملکه خشک و تر صاحبه بحر و بر میرساند **الیضا** عرضداشت کمترین ترقی طلب
عبودیت طراز محمد یار نیاز بپیمایش جاده اطاعت و انقیاد و بنای سر ارادت و اعتقاد نموده
بباریابان آستان تقدس نشان نواب مهر نقاب قدسی القاب ملکه زمین و زمان
صاحبه عالم و عالمیان میرساند **القاب وزیر** عرضداشت شاکر عنایات نامحصور بنده
عبد الغفور بعد تبلیغ مراسم بندگی و تسویغ لوازم پرستندگی بموقف عرض باریابان سعادت
حضور موفور السرور نواب والا جناب سپهر قدرت مهر صورت پشت و پناه مستمندان صاحب و قبله
دو جهان میرساند **الیضا** عرضداشت کمترین بندگان رسوخیت نشان محمد زمان بجا آوری تقبیل عتبه
قدوسیت سمات را ذریعه احراز سعادت و وسیله رتبه‌های مفاخرت انگاشته بعرض باریافتگان
حواشی بساط فیض مناط محفل عظامی نواب فلک جناب صاحب و قبله ارباب تمنا
و کعبه اصحاب خرمی و صفا میرساند **القاب نواب** نواب صاحب والا قدر
عالی منزلت نقاوه دودمان امارت سلاله خاندان ایالت دام اقباله نواله فدوی فلان
آداب تسلیمات فدویانه بجا آورده معروض رای خورشید ضیا میگرداند **الیضا** بعرض حضور
نواب صاحب و قبله خداوند خداوندگان نامور دوران دام اقباله میرساند **باب پنجم** در پروانجات
و شقجات و **رقعات** برعایات مرات مشتمل بر پنج فصل **فصل اول** در شکایات عدم
رسیدن مراسلات و رسید نوشتجات **فصل دوم** در پروانجات و معاملات هر گونه مثل ممسکات
و بیعنامه و تولیت وغیره که از عدالت شرعیه ضروریه و سوال و جواب **فصل سوم** در سفارش
هر قسم **فصل چهارم** در مفاد و ضا تعزیت **فصل پنجم** در رقعات شوقیه و تهنیت شادی
و رسید شاد وغیره مطالب ضروریه **فصل اول** در شکایت عدم رسیدن مراسلات و رسید نوشتجات

انکه دیگر **رقعه اول** مرزا صاحب مشفق مهربان مودت نشان سلمه الله تعالی اشتیاق ملاقات
مسرت آیات آنقدر در استیلا است که با حاطه کلک ارتباط سلک نمی آید لهذا بان انساخته و منحصر مسافت
گذاشته خامه و دادر انبسط مدعا میگذارد و سپاس نبردی که گلدسته خیریت صحت رو شگفتی دارد
طراوت و نزاهت جارحمن مزاج سامی ایما مطلوب مشفق من جای تعجب است و مقام تحیر که قریب چها قطعه
اشتیاق نامجات نصحایت فرمان بر وندگان بصوب ترسیل داشته لیکن با وجود مدد و شدید فرمان از نیکه
پرچه قرطاس محبت لباس شادمان نساخته از انجاکه در عالم ارتباط کم توجهی گنجایش دارد بایان الطاف حقیقی
است که آینده برقیم سامی نامجات معانقه جسمانی همین مکالمه روحانی تو ان شمرد زیاده شوق تنفیق
رقعه دوم در جواب رقعه اول میر صاحب مظهر عنایات فراوان مصدر توجهات لی ناپایان
سلمه الله تعالی مقالات اشتیاق و کلمات اشواق بنوک قلم آورده ان محض تکلفات عرفیه تراخش تست
لهذا بان نگرائیده بمدعا می درآید سامی نامه تلطف قرین محتوی بشکایت عدم رسیدن رقایم نیاز قبایم و مراسلات
عاطفت تو در و سرور حلال منتظر او ومشفقا درین عرصه خسته قطعات و نالوق نیاز ارسال داشته محض از قصور
بران موصول مطالعه گرامی گشته و الا الطاف و کرمفرمائی ها ی ذات شفاق آیات ول تو ومنزل احتمال
مدام گشیده که فراموشی ها گنجایش داشته باشد بهر صورت آینده ام مطرلقه رسل و رسایل محمود و مسدود
نخواهند شد زیاده بجز شوق اراز موصلت صوری که خلاصه مطالب است چه بقلم آید **رقعه سوم** بشیخ صاحب
معدن کرم منبع الطاف الهم شیخ قمر الدین صاحب سلمه الله تعالی ابراز شوقی که خامه دو زبان منتظر
حیران است بوجدان ضمیر نهفته دان حواله نموده بمدعا می پردازد که بوقت تشریف داشتن
اینجا هر قدر که توجهات دلی بر حال نیاز اشتمال مبذول فرمودند خامه را طاقت آن نیست که
تحریر سازد فاما از ان روز یکه بدار السلطنت لاهور رسیده اند حرف وفا از سلینه صدق و
صفا محو فرمودند بقولی منصیر عمه سرکه از دیده دو از دل دور که گاهی در خدمت ممتد از
تفقد نامجات اطمینان طراز بهجت پرداز خاطر منتظر نشده نداز انجا که الطاف قدیمی ذات شریف
بدل این نحیف خیال پرتو انداخته که روز و شب منصر عمه زبان بذکر تو مشغول

دل بیاد تو شاد + تا حال پس از انتظار بسیار جوره دار را بدریافت صحت مزاج در ورود او تجارت
روانه ساخت توقع که بنظر اشفاق قدیمی بمود از احوال خیریت مآل و موجب عدم التفات نبوکه قلم
آرند تا نیاز آنکه صاحب زاده برحق و مرزا مطلق میر بشارت علی با مید روزگار در ینجا مدتی بعالم
تعطل بسر بردند فاما شاهد مقصود شان بجلوه گاه ظهور نشتافت آخر کار میر ممدوح را روانه
اینجا ساخت هر قدر که در مقدمه درستی کار آن صاحبزاده والاتبار سعی بکار خواهند برد موجب
سرسبزی دارین و مفاخرت کونین خواهد شد رقعه چهارم خانصاحب مظهر اشفاق و مهربانی
و مصدر اخلاق و قدردانی سلمه الله تعالی از روی مواصلت سامی از تکلفات دانسته بمطلب
ملاحظه گرامی نامه که یادداز الطاف آن مظهر اعطاف میداد بزم افروز دیده انتظار گردید
دلم کشود دکشادم چو نامه ات گوئی + کلید باب گلستان دلکشائی بود + از عدم رسیدن
مکاتبات نیاز نمات که بعلم اتحاد رقم آمده صورت اینست که از زینگامیکه در سرکار راجه صاحب
بعهده رساله داری سربلندی یافته خدا آگاه است که روزی صورت آرام نیافته و بخوابت دیده
و حرف استقامت حالی بگوش خیال نشنیده گاهی بطرف ملتان و وقتی بطرف کوهستان
و غیره اطراف مامور میشود والاچه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات قصوری
بظهور رسد که فیما بین این و آن نمانده بهر صورت از قصور بمعنی تخلفی در بنای نیاز مندیها بظهور
این خادم دیرین تصور نفرموده از زمره نیازمندان بیرون نشمارند آینده در ترسیل رسیل
رسایل بیم تا ممقدور تقصیر و تقاعد نخواهد نمود و میر بشارت علی را در سلک بارگیران ملازم
گنانیده شد انشاالله تعالی بتدریج خدمتی که شایسته او شان است بمنصه ظهور جلوه ظهور خواهد
یافت خاطر شریف جمع فرمایند زیاده بجز نیاز چه گزارش نماید رقعه پنجم برادر عزیز القدر
خصایل حمیده خصال در حفظ الهی باشند بعد از دعوات وافیات و شوق بالا ملاقات بهجت
آیات مطالعه نمایند بحمدالله که بفضله تعالی حالات اینجا مستوجب شکر
و خیر و عافیت آن برادر مستدعی است عرصه بعد با نقضا پیوسته که

سوگ شنیدن و قصد و کسب کردن و کار
کردن و دوید
و شتاب کردن و
رفتن و ...
باز گرفتن
... راست ...
و راست ایستادن
... بالکسر
بند از ... تشخص و
صورت ...
دیده شود و ...
بیدار
مقیم کرده ...
... بالکسر
... کلام

پیوسته که بوصول منیقه بهجت پیرا طرب فزا انگشته خاطر با نصوب متعلق میماند لازم که روید و
انجام مشتر و جا بقلم آورده باشد که طمانیت خاطر ازان منکشوف است فیلبانان سرکار فیض آثار
که بنا بر چرائی انجا لنگا بر دریافت خبرگیری شان قبل ازین بشقه حضور بنام ایشان صدور
یافته یقین که خبرگیری آنها نمی توانند خود دوست آشنا خته تغافل نخواهند نمود موسم برشکال قریب رسید
برای بخت آنها یک چهپر مرتب کنانیده بنده منتظر دو من بسن از انجا خریده سنهای مستحکم طیار کنانیده به
فیلبانان سپرد سازند و بدستور سال گذشته بطرقی روند گاه هر دو فیلان بمحافظت از جهت چهپر بکار برند و در
سود اگران ضلع کابل دانه های بهی و انار شیرین و دیگر میوجات ولایتی آورده اند اگر در کار باشد
اطلاع دهند که ازینجا خریده فرستاده آید زیاده حد.

رقعه ششم

فراخ صاحب مشفق مهربان منکاه
نیاز مندان دام شفاقهم آرزوی استفاده صحبت فیض منزلت بحدیست که بدستیاری خامه و زبان از عهده
تحریر آن عاجز و ناچار ازین وادی درگذشته تبسیط مدعا می پردازد صحیفه شریفه مشعر صحت ذات
ستوده صفات و استفسار احوال فدویت اشتمال بر رسیدن نیاز نامجات و تقیدات خبرگیری فیلان سرکار
فیض مدار بطرقی که راستی روند گاه دیگر کوایف رو فرموده رقعه عز و امتیاز گشت فی الواقع بسبب انجام
لوازمات شادی صاحبزاده والاتبار که از سرکار دنیا تا گردید بسیار و عرصه بغایت قریب است درین امر توقف
بعمل آمد چرا که سرکار ها دمدم شادی دشته زانقدر فرصت که بحالی تواند رفت و الا هیچ مکان که عبود
سرشت مقصد قصور شود از خبرگیری فیلان سرکار نوعی غافل نیست نخواهد شد خاطر عاطر جمع باید
الارقام رسیدن چهپر برای بخت راتب فیلان بطرقی روند گاه بعمل خواهد آمد و دو تا انار شیرین از سوداگران
خریده مرحمت فرمایند که مطلوب است و بتاریخ دوم شوال شادی کتخدائی مخدوم زاده از صفدر علی بیگ
منظور و معین گردیده اگر ارقام فرمایند مبلغ پنجاه روپیه بطریق نیوته بجناب مخدومی مکرمی گذرانیده شود منتظر
جواب زیاده چه عرض نماید.

رقعه هفتم

نقش طراز صحیفه سعادتمندی حرف پرداز جریده بخت بلندی ستوده
خصال برگزیده افعال گنجین لعل مرادات کونین فایز بوده شادکام باشند بعد دعائیه وافیه مطلب مکرمه
دیده گاه هست که بمطالعه مسرت نامه ما بهجت طراز نشاط اندوز گردانیده چشم دل بر شاهراه انتظار

ست اگرچه مقتضای زمانه و طبیعت بشری بیشتر مبنی بر تغافل است معلوم و مفهوم است لیکن از شایان
را از وضع یگانگی بیگانه میدانند بنابران بقلم می آید که مضمون را همه معنی نشوند که شایستهٔ استعداد
مثل ما باشد و خاطر اینجانب را هم متوجه بخود نگاشته احوال خیر و فتح و تعاقب روهیه و جنگ که فیما بین نواب
اسد الدوله نجابت علیخان بهادر و سکهان است می نگاشته باشند زیاده عمر باد و رب العباد جواد
رقعه ظل ظلیل و سایه پیرایه حضرت مخدومی مکرمی صاحب قبله دام فیضهم بر مفارق مستفیضان
عقیدت نشان الی یوم التناد باد بعد از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تقدیم مراسم خضوع و نیاز
که شیوهٔ فدویت شعار ارادت سرشت است بعرض میرساند شرف نامهٔ عاطفت آگین مبنی بر شکایت
عدم مرسلی نیاز نامه و استفسار احوال جنگ نواب صاحب اسد الدوله بهادر در بهترین ساعت
ورود فرمود عزت و افتخار این ذرهٔ خاکسار افزود قبله من از انتشار طبیعت و تردد خاطر بسبب هنگامهٔ
سکهان شقاوت نشان که برپا بود در تبلیغ عرائض نیاز توقف بمیان آمد و الا عمداً بی سببی کوتاهی
قصور چه امکان دارد بهر حال سه از بندگیست اگرچه دورم + لیکن بخیال در حضورم + لطف
بود امیدگاهم + کاشیست عنایت پناهم + حقیقت اینجا برین منوال که رنجیت سنگه
والی لاهور با گروه بی شکوه باراده گرفتن پرگنات جاگیر نواب صاحب عازم این صوب گشته
قلعه جنار گده بجنگ در پیوسته بود دست روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ میان بود آخر الامر نواب صاحب
ممدوح و نواب فیض طلب خان و غیره که در شجاعت و شهامت شهرهٔ آفاق اند از اندرون قلعه
بیرون برآمده مانند شیران بر گروه شقاوت پژوه حمله آور گشته از شمشیر خونخوار قریب چهار هزار
کفار بقتل رسانیدند و چندین کس زخمی گشتند و از عساکر ظفر پیکر قریب یکصد جوان بکار آمدند
و زخمی شدند و الوای فتح و فیروزی مبارزان نصرت نشان مفتوح شد و شکست اعدا
صورت بست احوال این بود که گذارش نمود عقب این چه که خواهد بود معرض عرض خواهد آورد
زیاده چه عرض نماید **فصل دوم** در پروانجات و شقجات و عرضداشت و معاملات
هرگونه پروانه سیادت و نجابت دستگاه شرافت و امامت پناه جلال حسین بعافیت باشند

باشند چون بسرکار ضرورت زرها است و نه اجرای توزیع چهارالی بعمل آمده و تمامی محالات سرکار
و بان سیادن مرتبت نیز تاکید رفته تعلقین کدرها تحصیل ساخته باشند و زر تحصیل را ابلاغ
نمایند و آینده تحصیل باقیات لازم شناشنده درینباب تاکید مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند
زیاده چه برطراز دعرضداشت در جواب پروانه بغرض نواب صاحب قبله خداوند بیرحمت چشمه فیض
و کرامت دام اقباله میر سانند شقه خاص رحمت اختصاص درباب تاکید اجرای توزیع چهارالی فصل
ربیع ایصال زرفصل مذکور شرف صدور و ورود یافته عزت وامتیاز عقیدت طراز افزود خداوند من
راسوای انصرام کارسرکار که هرگونه بهبود ضمن آن مضمن است کدام بهترین امورات است لیکن
حیله سازی و روبهبازی زمینداران این محال بربندگان حضور پر نور تعلقات ظاهر و قبله
از آستانه دولت بقدر حصه بکف گرفته و برگنه رسیده صبحی سرچشمه تحصیل جاری ساخته
مبلغ چهار ده هزار روپیه زربتعرضه بمعرض وصول آورده انشاءالله تعالی امروز تا شام زر ایما
خداوندان قریب پنجهزار روپیه دیگر به تحصیل خواهند آمد ارسال حضور خواهد ساخت و آینده به تحصیل باقیات
مقید و سرگرم خواهد بود زیاده حد دولت و اقبال لایزال باد شقه زمینداران منیدا
و مقدمان مواضع هاسی کوهه و فریدپور بدانند در مینولا موضعات مذکوره به ستور قدیم شامل پرگنه
مذکور نموده شد لازم که خودها را از ابتدای خریف سنه ۱۲ فصلی به جمعی تمام نزد خصوصیت مرتبت
رای کنج لعل عامل پرگنه مذکور رسانیده بمالگزاری سرکار حاضر باشند و از اطاعت مشار الیه سر
نزنند و مابقی وصول ربیع سنه ۱۲ فصلی که بذمه ایشان واجب الادا است بطور عامل موصی الیه
ادا نمایند درینباب تاکید شدید پندارند زیاده چه نگارش رود پروانه بطلب کاغذ
خصوصیت و جلالت دستگاه خوشترام حفظه عرضه روز منقضی گشته که در باره ارسال کاغذ جمع خرچ
و جمع اصل باقی سنه سابق تاکید نگارش پذیرفته که زود ترا بلاغ دارند هنوز کاغذ مسطور
بسرشته حضور نرسیده چون این قدر تغافلی و عدم تنبهی در کار سرکار هرگز مستحسن نیست لهذا
مکرر تحریر میرفته آمده که بمجرد ورود شقه کاغذ مطلوبه بلاغ حضور دارند ساعی بتامل و توقف

درجواب شقه عرضداشت نه بوزرند تا کید شد نیدیا از بدر زیاده چه نگارش رود

بعز عرض بندگان عالی متعالی خداوند نعمت فیاض زمان دام اقباله میرساند شقه خاص کرامت

اختصاص متضمن تقیدات ارسال کو اغذات جمع خرج سنه ۱۲ فصلی دجمع و اصابا فی مسند الله

شرف صدار یافت مفخر و سر بلند ساخت خداوند من از هنگام ورود فیض آمودش فکر ارسال

کاغذ مطلوبه بحضور پرنور در پیش لیکن از چند روز بهوالی سنگه سر رشته دار عارضه آشوب چشم

لاحق حال بود درستی کاغذ مومی الیه تعلق دارد وازین ممر توقف رو نموده الا حیطا

که توقف ورزد بهنگام که مشار الیه را از درد چشم فرصت دست داد کو اغذ جمع خرج مذکور را

کنانیده ترسیل حضور والا نموده بنظر کیمیا اثر خواهد گذشت بر سیدنش ذخیره داند وز عزت و امتیاز گردد

و بر تهای جمع و صلباقی مرتب شوند انشاء الله تعالی در دو چهار روز ابلاغ عالیجناب خواهد نمود

واجب بود عرض نمود آفتاب عمر و دولت تابان و درخشان باد رب العباد **شقه دیگر** مشیخت

پناه شرافت دستگاه شیخ احمد زمان بعافیت باشند عرضی مرسله معه کاغذ دول برگشتهٔ بابت

سال سنه ۱۲ فصلی ملاحظه در آمد سامع معروضات گشت حاضر آمدن بهمگی مینداران بنابر تصفیه عمله

لازم و واجب بوده نگارش میرود که بمجرد صدور پروانه خود را مع تمامی عمله وفعله فائز حضور سازند با لمشافهه

درستی گره بند بظهور خواهد رسید زیاده چه ترقیم رود **عرضداشت** در جواب شقه

بعرض میرساند پروانه کرامت نشانه محتوی بطلب عمله وفعله بعجلت تمام ترغز اصدار یافته

معزز و مفتخر گردانید عازم بود که بمجرد ارشاد واجب الانقیاد مع عمله وفعله مستفیض حضور

والا شود در متضمن حکم سرکار بنابر شدکار مع مرد مهاشرف نفاذ یافت لهذا بر طبق حکم

حضور مصالح شدکار در موضعات روانه ساخته انشاء الله تعالی باقبال خداوند نعمت

بعد فراغت کار شدکار عنقریب سعادت اندوز جناب فیض مآب میگردد زیاده حد ادب **لله**

مساوی الرتبه راالصیاحب مصدر کرم مخزن الطاف اهم سلمه الله تعالی مراتب

شوقبلات انتهائی نیست که بدستیاری خامه روز زبان بمعرض تحریر آرد لاجرم عنان شبدیز

قلم را از وسعت آباد بیانش منعطف ساخته بجولانگاه مدعا می آرد زینولا فردان بسکرد از امنجار موضع
محمد پور عمله پرگنه مسطور بوقت فصل زراعت گندم قریه سلاده را ورود نموده بزنند و زمینداران موضع مسطور را
نیز از عیش موضع مذکور رسانیده غله مسروقه بذمه ایشان ثابت و تحقیق کردند چون موضع تمغینی در تعلقه ارباب
الصفا حبیب صاحب تحبیب است و مقدمه طرفین بهر صورت واحد بنابران تصدیع افزا شده توقع که نظر بر این مراتب
نموده دستک شدید بر آن فرقه کوته بین نا عاقبت اندیش تعین فرموده غله مسروقه بمالکان مسترد
گردانیده منبعد آن مردم ناسزاوار را چنان سزا رسد که موجب عبرت دیگران گردد انتظار جواب باصواب است زیاده ایند رقم
سامی نامجات محبت کاروبار لایقه باد تا ما خاطر مشتاق را شاد فرمود نست زیاده چه تصدیع دهد در جواب
ورود صحیفه مهر حبیب صاحب مکرم مجسم کرم دام اشفاقهم بعد اظهار مراسم شوقیه که منزه از رسمیات عرفیه است منتظر
مدعا حضوری میسر دارد نمیقه گرامی و وثیقه سامی مشعر آنکه مفسدان موضع فلانی عمله پرگنه مقبوضه مخلص
بوقت غفلت موضع فلانی متعلقه الصفا حبیب مواشی در گرد آورده اند وصول عطاف شمول آورد از آنجا که
مضمون کلمات لطف سمات بود نشاط خاطر افزود فی الواقع نظر طرفین یکجهتی آنچه مقصود است بموجب ایمای گرامی
بمجرد وصول سامی صحیفه دستک شدید بطلب زمینداران موضع مذکور تعین ساخته همینکه حاضر می آیند غله مسروقه تمام
و کمال بمالکان رسانیده خواهد شد و سزای واقعی به هنگامه پردازان ناسزا خواهد رسید بهر صورت خاطر عاطر
جمع داشته محبت بر این اتحاد قدیم استوار فرموده مدام بتر قیم نامجات عاطفت پیرا یاد فرما باشند بسیار نه
حضور در باب استرداد مواشی خلت و موالات دستگاه چو دهر ایام سرمهای محفوظ باشند عرضه نموده رو بانقضا
آورده که ده دوازده نفر گوجران موضع دولت پور چهار راس گاو و [illegible] راس گاومیشان از صحرای موضع
فریدپور جاگیر امیقدر مکارم علیخان گرده برده لهذا قلمی میگردد که به تحصیل مواشی ایشان [illegible]
و هند و پوله و سه کیته وغیره اسباب جهیز بند و جنس که در قلعه انجا موجود است بر جهت [illegible] باز کرده ابلاغ
دارند در بیناب قدغن بلیغ نموده موجب رقم بعمل آرند عرضه داشت محتوی بر مقدمات میرساند
عرضی مرسله سابقه معروض ملاحظه عالی شده باشد الحال نوشت قبولت از اربعان گرفته بسر چشمه تحصیل جاری
ساخته بنا بر سرانجام زر تسکات سوار و پیاده مامور نموده انشاءالله تعالی باقبال عالی به تحصیل زر باقیات معروض [illegible]

بایصال حضور بنماید و مبلغ پنجاه روپیه بابت تقاوی سنه ۱۲۱۸ فصلی ند کشناجات زمینداران موضع بهلانوه نمود موضع
وقت شب معه عیال و اطفال فراری شده بموضع ماهی زمینداران آبا و اجداد خود رفته آباد گردید
جهت طلب باغبان تقاوی سیاران نزد نامبرده فرستاده بود از سر استکبار جواب صاف داد و کوجران
که زمیندار قدیم موضع مذکوراند بسبب سختی کنکوت سال گذشته گریخته بودند الحال بنظام
مسید مند که باز ایندگان حضور در موضع مذکور بشرط حق دهی آباد سازند لاکلام زر باقی سرکار
ادا سازیم و در کاشت تنباکو وغیره پردازیم درین باب هر چه امر واجب بود بعرض رسانید شقه
در جواب عرضداشت امانت پناه خصوصیت دستگاه رکنت نعل بعافیت باشند عرضی مرسله بنظر در آمد
معروضه بوضوح انجامید گرفتن قبولیت از زمینداران و اجرای جستجو بتحصیل بر موقع و بجا شد هر قدر که
در تحصیل زر تعجیل بکار برد موجب حسن مجرائی ایشان است و احوال بر ولفرار نهادن کشناجات
از راه شرارت و قوت نه اندیشی از موضع بهلانوه بماهی رفتن و پیغام آبادی زمینداران قدیم موضع
مذکور سرایه اتضاح یافت چون مدعا از آبادی دیهه جمعی زر دست و وصول باقیات سرکار از نهایت
مرتبت انجمنی خاطر خواه نمود کوجران را آباد دیهه نمایند و مبلغان از کشناجات که امیر و زند
انشاء الله تعالی بخوبی گرفته خواهند شد که تا سزا بسزای خود خواهند رسید زیاده چه قلمی گردد
شقه مشتمل بر چند مقدمات رفعت و عوالی مرتبت بدرالدین بیگ بعافیت باشند
چون موضع سایله ز احوتوز نگرسی که تفویض خصوصیت مرتبت جواهر سنگه بود الحال بموجب
اسناد عالی ایشان باز شامل پرگنه کرده شد و خصوصیت مرتبت مذکور عوض زمینداران دیهات
مذکور بابت معامله تهاتو مون مبلغ دو نفر روپیه دوکان لاجلبشی رام و نیز راهم رسانیده داخل سرکار
نموده بودند که تا بوصول شد تا حال زمینداران مذکور ادای ساهوان مسطور که بذمه بنها واجب الطلب است
نکشاخته از انجا که اینمردم بقوت سرکار زر میدهند باید که دستگ شده بموده ایشان وصول کرانده
و رسید ساهوان مذکوران گرفته بحضور فرستند درین باب تاکید مزید دانند **عرضداشت** بطلب
بها و بی غله موضع شکر پور بحدود غله موجب نرخ بازار فروخته زرش بصحابت امام بخش سرکاره رسانده

بر رسیدن سرمایهٔ افتخار باید و بنابر کنکوت دیهات عملی و بابی کاشت وغیره عازم بود فامان منصف
و کتبه ها و بهره از رفتن بنجا متوقف مانده امیدوار است که سه چهار منصف و دو سه کتبه و بخشش بهره
حقایق از سرکار بانصوبها مور شوند که بعجلت تمام کنکوت ساخته بتحصیل بنجا پرداز دو شانزده
منقده قریه که جمعی مشخصه اند اگر حکم شود بموجب کنکوت مخفی کرده آمد واجب و حضور رسانند شقه
در جواب مستقدر عوالی مرتبت نگین ارم بعافیت باشند عرضی مرسله مشعر بر اینکه بها ولی غله موصو
شنا و غله فروخته . زرش را بحضور نموده اخلاصش از دفتر محمت گردد و در منصف و کتبه و بهره ها بنابر
کنکوت دیهات عملی و بابی کاشت و کنکوت مخفی مواضعات دیمایش دیهات مشخصه معه مبلغ یکهزار و صد روپیه
مرسله بنظر در آمد معروضات بوضوح پیوست اخلاصش بوقت فایز شدن بدیار خواستند یافت و کنکوت دیهات
عملی و بابی کاشت که تحریر نموده اند مستحسن است و دیهات مشخصه که بموجب قرار داده اند تعمل آرند بموجب
استدعای ایشان منصف وغیره از حضور روانه نموده خواهند شد زیاده چه اعلام رود شقه رفعت بنا پنجاب
و دستگاه ابو الحسن بیگ در حفظ الهی باشند قبل ازین بر جهت سرکار جهت فرستادن مردم پیادن و سوار ان
بنابر تصحیح موجودات اهتمامی محالات سرکار نگارش در آمده بایشان نیز رقم میرود که مردم سوار و پیاده
اسامی متعینه خود را هم جلد برای تصحیح روانه سازند اهمال نورزند زیاده چه تاکید رود رقعه ملاطفت سمات
برادر عزیز القدر عزیز از جان محمد خان همواره مراتب اعلی فایز باشند بعد شوقملات فرحت
واضح باد بعد روانگی ایشان بطرف خانه دریافت آمد که خدمات سایر باغات از سرکار
صاحبان انگریز بهادر بنام العزیز القدر مقرر میشد و آن گرامی قدر با وجود ذمه داری سایر کار
سرکار ضروری خانه کرده گذاشته آمدند عزیز از دانائی ایشان چه تصور دیده آمد تشریف
که بجست و جو مانده و بلکه اراده سفر میکنند شنیدن الحال که بفضل الهی صورت بر آمد
کار ایشان بظهور آمده بود لغزش حاجت جلوه گر است شاهد مقصود و رده گذاشته آمدند و در
عالم اسباب بدون علاقه گذاره نتوان شد لهذا تقلم آمد که برای شرف وراد رینجا رسانند یا
قلمی نمایند که اینجانب در اینجا رسد با یکدیگر صلاح نموده کار مسطور گرفته شود زیاده چه بطرز ازد

شقه حضور مشتمل بر چند نصایح عزیز القدر لاله چمن سنگه حفظه عرضی مرسله ایشان مشعر اینکه بعضی
مقدمان موضع راجپور تعلقه پرگنه دیوبند از حلیم بو علیخان عامل پرگنه کرانه گرفته برده اند نظر گذشت
حقایق معروضه بوضوح پیوست زهی هوشیاری و خبرداری که با وجود صدور احکام حضور در مقدمات حفاظت
اوشان از خواب غفلت رو به بیداری ندارند خیریت اینجانب در نیمقدمه خطی حضور بنام کرنل صاحب
بهادر یک نوشته دیگر روانه نموده است انشاء الله تعالی صبح و شام میداران از این ربط خلاص شده خواهند
آمد چنین غافل نشوند زیاده چه نگارش رود رقعه برادر عزیز القدر گرامی منش حفظه مکاتبه
بهجت طراز وصول بهجت شمول آورده دریافت حقایق گردید بعلی احوال بخدمت چودهری صاحب اظهار
ساخته فرمود که در کاغذ اینجانب اصلا تفاوتی نیست که جای نیشه باشد چنانچه بزرگان گفته اند
شعر تو پاک باش برادر مدار از کس باک زنند جامه ناپاک گازران بر سنگ اهلکاران سرکار فقیر آباد
اند از کاغذ اینجانب مجمعی و نمایند و در مقدمات که حرفی خیرے کرده اند صورت مبلغ
انعام نکار بموجب معمول قدیم و پامالی بدست او نیز و دستخط حضور پر نور و مبلغان تمسک حبیب و نجات
والا با نفاقا قلم انداز نموده بنده این مرحله خاوندان خیر طور پته خواهد شد گذاره نموده
خواهد شد تلین باقیات سال گذشته فصل خریف سنه الیه نخواهد ماند و در سال حال سنه ۱۲۱۲ فصلی مجرا
گرفته خواهد شد مخلص بیگی سوال جواب متصدیان بخدمت چودهری صاحب اظهار نمود چودهری صاحب باتفاق
صاحب ملین سوال جواب گو قرار ساخته کاغذ سیر نمودند و فدوی همراه چودهری صاحب مستعد
هیمو دنبار اطلاع تقلم آمده زیاده چه طراز دیروانه سرکار در طلب ملیجهای چوب رفعت
مآب میر محفوظ حسین حفظه ملیجهای برای فراشخانه سرکار مطلوب است لهذا نگارش میرود که ان رفعت
دو هزار ملیخ از پرگنات متعلقه خود بزودی تمام سرانجام نموده رسال دارند در ینباب تاکید اکید
قدغن بلیغ شناسند پروانه و طلب نیزها امانت مآب رنجن را محفوظ باشند پنجاه نیز
برای قصر عید الضحی در حضور مطلوب است بایدکه نیزهای کلان کلان فربه از دیهات پرگنه جهیر ولے
سرانجام نموده در رسالحضور دارند و تعیید ملیخ نکار برند که نیزها بیمار و لاغر نباشند در ینباب قدغن شناسند برقوم

هفدهم شهر ذیقعده سنه ۱۲ معلی شقه در سند خدمت امانت فوجداری حسب الحکم والا خدمت
فوجداری و امانت پرگنه فلانی من ابتدای فصل ربیع سنه ۱۲ فصلی از تغیر فلانی بنام خان عالیشان
حبیب الله خان مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن از راستی و درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری
غیر مرعی نگذارند و بند و بست و تنبیه و تادیب مفسدان و سرتابان و حفظ و حراست زیردستان و
مالگزاران قرار واقعی کوشیده در آبادی و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل مال واجبی حسب المعمول
رسانند و دامی بر ذمه رعایا باقی نگذارند و چیزی بی سند معتبر بخرج نیارند و کاغذ موافق ضابطه
بدفتر رسانند باید که چودهریان و قانونگویان و مزارعان محالات مسطور خان مومی الیه
فوجدار و امین مستقل دانسته این خدمات باو متعلق شناسند و در اطاعت و فرمان برداری که
موجب رفاه خلایق و رعایا و دولتخواهی سرکار خواهد بود سرمو تجاوز و تفاوت ننمایند تاکید
دانند **ایضاً شقه در سند خدمت فوجداری** حسب الحکم اعلی خدمت فوجداری
پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد سوای سایر بعهده خان رفعت نشان محمد
فیض الله خان من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲۰۹ فصلی مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن قرار واقعی
پرداخته در بند و بست و ضبط و ربط محال مذکور و تنبیه و تادیب مفسدان و حفظ و حراست زیردستان
کوشند و در ازدیاد آبادی و تکثیر زراعت و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل مال واجبی مساعی موفوره بکار برند
و دامی بر ذمه رعایا باقی نگذارند و سند و بیات متواتر ارسال دارند و سر رشته کاغذ موافق ضابطه
معلی میرسانده باشند و دامی بدون سند معتبر الور صرف نکنند باید که چودهریان و قانونگویان
و رعایای پرگنه مذکور خان مشار الیه را امین فوجدار مستقل دانسته لوازم و لواحق خدمات
باو متعلق شناسند در این باب تاکید دانند **ایضاً شقه** رفعت مآب محکم سنگه محفوظ باشند حسب
الحکم اعلی خدمت امانت فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد بدستور سابق
بعهده آن رفعت مآب بحال و برقرار است باید که بجمعی و استمالت تمام بکار متعلقه پرداخته زر مدلی بخزانه
حضور نمایند بدون پروانه مجدد دامی بکسی تنخواه ندهند در این باب تاکید دانسته در تحریر فی التاریخ دوم شهر ذیقعده سنه ۱۲۱

سند خدمت دیوانی بموجب حسب الحکم معلی خدمت دیوانی پرگنات هانسی و مهم کارهای سرکار حصار مضاف صوبهٔ دار الخلافت شاهجهان آباد فی الضمن من ابتدای ایلان ئیل سنه ... والا رفعت پناه فیض الحسن مقرر و مفوض گشته باید که از روی دیانت و راستی لوازم و مراسم خدمت مذکور کما ینبغی پرداخته در بارهٔ تشخیص جمع و گرد آوری مال الواجب از ادوار ابا دانی و استمالت کردن رعایا تاکید بلیغ نموده خصوصاً در صیانت پرگنات و گنجیات و عمال عمله و فعله سائر محالات بوجه احسن حمید ... نموده چنان کند که در مال سرکار دولت مدار بوجهی خسارت و نقصان راه نیابد و رعایا با لگیر از ... آنچه ... دار آمان ... مرفه الحال و فارغ البال در کسب پیشهٔ خود قیام نمایند و جمع آن محال سال بسال بیفزاید و محصول پرگنات سال تمام بوصول در آورده دامی و درمی بذمهٔ رعایا نگذارد و در کوتهه خزانه به مهر خود نگاه داشته بکدام سند بی مهر حضور بخرج نیارد و احتیاط و اهتمام بجا آرد که عاملان و گماشتگان به اخذ ابواب ممنوعه درگاه خلایق پناه و اخراجات زاید المال ... و ... بالا دستی اقدام نتوانند کرد و سر رشته کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل بفصل از عاملان تحصیل کرده بدفتر والا ارسال داشته باشد باید که جمیع متیان و عمال و چودهریان و متصدیان و مزارعان جمهور سکنهٔ آن محالات موصی الیه را دیوان مستقل دانسته دست تقدی موصی الیه را در اجرای امور مضاف آن خدمت قوی ساخته در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن صلاح مشار الیه که متضمن کفایت سرکار والا و بر آمد کار در رفاهیت رعایا بوده باشد بیرون نروند و در بنا تاکید دانند

سند خدمت دارو غگی چون حسب الحکم اعلی خدمت دارو غگی عدالت پرگنات کوتانه و بودهانه و کاندهله و شاملی سرکار سهارنپور مضاف صوبهٔ دار الخلافت شاهجهان آباد بجناب عالیشان سمو المکان ... یار ... مقرر و مفوض گشته میباید که متکفلان مهمات دار العدالت انفصال و قطع قضایا و دعاوی شرعیه باتفاق ثابت خان و مشار الیه نموده در اجرای احکام شریعت غرا و امضای امور ملت بیضا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده باشند و در احقاق حق و رفع باطل مجال اهمال بکار نبرده چنان کنند که شمه خلاف شرع بعمل نیاید

سند خدمت دارو غگی چون حسب الحکم ... جهان مطاع

جهانمطاع خدمت داروغگی بهار پرگنه لکهنوتی سرکار فلان مضاف صوبهٔ دار الخلافت شاهجهان آباد مرحوم حسب
الضمن بفلانی تفویض یافته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامورهٔ پرداخته دقیقه از دقایق
نا مرعی نگذارد و در ضبط و ربط محصول محال مسطوره و حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان تمام
تمام بکار برده جهد بلیغ کند که دامی و درمی در مال سرکار فوت و فروگذاشت نشود و ابواب ممنوعه
خلایق اصلا و مطلقا بعمل در نیاید و سررشتهٔ آمدنی محصول محال و جمع خرج تحویلدار ماه بماه و دیگر
کاغذ موافق ضابطه فصل و فصل بدفتر معلی میرسانیده باشند و کوتهٔ خزانه بمهر تحویلدار و بمهر خود مهمور
و بلا امر سند بمهر حضور بخرج نیارد و میباید که قانونگویان و چودهریان و سوداگران و بیوپاریان
خدمت مذکوره متعلق مشار الیه شناخته از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و آبادی کار باشد بیرون
نروند سند خدمت مشرفی حسب الحکم اعلی خدمت مشرفی پرگنه […] متعلقهٔ صوبهٔ فلانی از
تغییر فلانی بفلانی مقرر و مفوض گشته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامورهٔ بایت و درست
کوشیده دقیقه از دقایق خرم و هوشیاری مهمل و غیر مرعی نگذارد و احتیاط کند که در معامله از معاملات
محال […] فوت و فروگذاشت بعمل نیاید و سررشتهٔ کاغذ بالضابطه بدفتر والا درست نموده میرسانیده
باشند میباید که چودهریان و قانونگویان عمله و فعله سرانجام خدمت مسطوره مشار الیه مستقل شناخته
دست تقیدی او را در اجرای امور بخدمت قوی دارند نشقه منصب […] حال و استقبال […]
بزیاده سرکار فلانی مضاف صوبهٔ فلانی نبند که چون عهدهٔ حسب الحکم قضا تبلیغ خدمت قانونگوئی
پرگنه مذکور در دست از ابتدای ماه فلان حسب الضمن بخوشنی رام مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم
و مراسم آن خدمات پرداخته در دولتخواهی سرکار و رفاهیت رعایای مالگزار و افزونی زر و
و بیشی آمد پرگنه مساعی جمیله بکار برده موازنه و دستور العمل مال و سایر و دیگر سررشته کاغذ موافق ضابطه
و معمول بدفتر معلی میرسانیده باشد و رعایا و برایا را از حسن سلوک خود راضی داشته بر امور نا
علت و تعدی ناوجه نگردد و بدعتی احداث نکند بر طبق قسمت و تقسیم و اخذ ابواب ممنوعه اقدام ننماید میباید
که بموجب سند درگاهی مشار الیه را قانونگوی در دست پرگنه مسطور دانسته و تقید […]

در امور مضافه انچه متاقوی شناخته دیگر را سهیم شریک نگردانند و سخن صلاح حسابی او را که به اینه
متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بوده باشد اختیار نمایند در بنیا تاکید دانند شقه و سند
خدمت فوطه داری حسب الحکم اعلی خدمت فوطه داری پرگنه فلان سرکار حصار مضاف
صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد من ابتدای فصل ربیع ایلان ئیل بر طبق ضمن عزت آثار بها گلر
مقرر و مفوض گشته تا انچه ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مسطور پرداخته طریقه احتیاط را از دست
ندهد زر یکه از آمدنی مال و سایر فراهم شود و موافق ضابطه معین داخل کوتهه خزانه نموده یکدینار
بیرون نگذارد و بی سند حضور دامی بخرج نیارد باید که متصدیان مهمات پرگنه مسطور موما الیه را فوطه دار
مستحکم دانسته وجوه آمدنی بهمه جهت تحویل او می کرده باشند و فوطه خانه را دیوان و داروغه پرگنه
مذکور بمهر خود مقفل داشته بی یکدیگر بست وکشاد ننسازند در بنیا تاکید دانند شقه
سند جاگیر متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه جلالپور سرکار قیص آباد مضاف صوبه دار الخلافت
شاهجهان آباد بدانند که چون بر طبق فرمان والاشان واجب الاذعان بیست و پنجم شهر رمضان سنه ۱۲۰۵
مبارک موضع فلانی از پرگنه مذکور در وجه انعام و شش شاه و غیره درویشان با فرزندانش من ابتدای ایلان
ئیل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که موضع مرقومه را نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن در وجه انعام
المتعاهد مشار الیهم مع فرزندان دانسته بتصرف ایشان واگذارند و بجمیع وجوه معاف و مرفوع القلم شناخته
بعلت پیشکش صوبه داری و فوجداری و مال و جهات و غیره اخراجات مثل قلبغه و محصلانه و داروغه سرکار
و مقدمی و قصد و لی و قانون گوئی مزاحم و متعرض نشوند در بنیا تاکید دانند و سال بسال سند مجدد طلب
تحریر بتاریخ بیست و ششم شهر شوال سنه جلوس معلی قلمی گشته **ایضاً** شقه سند جاگیر حسب الحکم جلیل
القدر موضع جلالپور عمله پرگنه بیدولی من ابتدای سنه فلان هجری حسب الضمن در جاگیر شجاعت نشان
عادلخان ملازم سرکار دولت مدار مقرر شد باید که چودهریان و قانون گویان و مزارعان و سایر رعایای
موضع مذکور موما الیه را جاگیردار خود دانسته مال واجب و حقوق دیوانی را موافق ضابطه و معمول خود دخواه
متعلقه میداده باشند و سبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور رعایا و کافه برایا را از حسن سلوک و معاش پسندیده

بجز دشفا یابد در عربی اکرا البقر الوحش گویند و بعضی گویند که گوسفند کوهی را گویند و خوان ادعلام ان کمی است که زهر بوی
داده باشند نصف اول بهم گوسفند ۱۲ سر تا ان

پسندیده خود راضی و شاکر داشته در صورتیکه بضعف سالم بر رعایا برسد معاملات بهانه اصلاً
مطلقا مرتکب ابواب ممنوعه در سرکار جهان پناه نگردد و بدعت تازه احداث نکند تاکید داند نقل
در سند قضا حسب الحکم جهان مطاع خدمت قضا پرگنه بهادرگره از تغیری قاضی احمد علی
به شیخت‌مآب قاضی محمد علی مقرر و مفوض گشته میباید که تا صدور فرمان عالیشان که متعاقب
درست شده میرسد بر طبق احکام بر آن عمل نموده مشار الیه را قاضی بحال دانند و دست تقید
مومی الیه از امور مضافه این خدمت قوی و مستحکم دانسته دیگری را سهیم و شریک نگردانند و در اجرای احکام
شرعی و رسومات ملکیه و معادن قاضی مسطور باشند نسخه در سند خدمت صدر الصدور گماشتهای
جاگیرداران و کروریان پرگنه کرت پور سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد را اعلام
آنکه حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب قضای پرگنه مسطور معه مواد و قصبه و قریات
متعلقه آن از تغیری قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زمان ولد مسیح الزمان حسب الضمن مقرر و مفوض
گشته تا کما ینبغی بلوازم منصب مذکوره قیام نموده در فیصله قضایا و خصومات و ادای حدود و اقامت
جمعه و جماعات و ترغیب عوام بطاعات و نکاح من لا ولی له و قسمت ترکات و حفظ اموال غیب و انتظام
و تعیین اوضاع و بصدق و قوام مساعی موفوره بتقدیم رساند باید که بر طبق حکم فیض شمیم عمل نموده مشار الیه را قاضی
انجا دانسته دست تقید مومی الیه در امور متعلقه این خدمت مستقل دانند و دیگری را سهیم و شریک
نپندارند و کوابغذات و سجلات را بمهر او معتبر شمارند درین باب قدغن دانسته حسب المسطور بعمل آرند نقل
تحریر سند دستک باسم فلانی آنکه چون خدمت چودهرائی منڈوی مهابن متعلقه سرکار
فلانی مضاف صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد از تغیری فلانی بجو دهر رای سنگه مقرر گشته
که در امور مضافه این خدمت مذکوره از روی راستی و درستی قیام ورزیده انچنان کند که روز بروز
افزونی مال سرکار بعمل آید و در رفاهیت سوداگران و بیوپاریان بیش بها و ساخته حسن سلوک
بان جماعه مسلوک دارد و از احدی بوجهی من الوجوه طمع ننماید و درین باب تاکید داند نقل
تحریر سند خدمات از طرف امرا امانت مات کلانتری محنه باشند عزت آثار

انجمن بتعلق فوطه داری مصارف شمارند و مبلغ یکهزار روپیه فوطه داری پرگنه فرید آباد مقرر
و مامور نموده شد لازم که بامبره بتعلقه مفوضه مستقل دانسته دخل در تمامی پرگنه بدکان موسی الیه
مسکنانیده باشند دامی سوای دکان فوطه دارند و مبلغ یکهزار روپیه فوطه دار سابق که در پرگنه
باقیست بموسی الیه وصول کنانیده دهند در ینباره تساهل و اهمال نورزند قدغن شمارند
شقه عزیز القدر رگهوالی سنگه بعافیت باشند در ینولا فوطه داری پرگنه هانسی من
ابتدای سنه ۱۲ فصلی از تغیری ... فوطه دار بعزت آثار ... از حضور مقرر
و مفوض گشته باید که مطابق حکم مشارالیه دخل در کار و بار نموده عهده مرقوم بطور لاله
مسطور واگذارند دیگر را سهیم و شریک در کار مفوضه اش نگردانند و رسوم ... از [illegible]
بدستور قدیم بدهانند ثانیا آنکه ... پرگنه ایشان بحسب معمول فصل [illegible]
واجب الطلب است منجمله آن بست جلد بحضور رسنده و بست و چهار باقیست باید که از دهات
پرگنه طلبیده ارسال حضور نمایند تاکید دانند حکم نامه متصدیان و اهلکاران حال و استقبال
پرگنه سیرسه مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد بدانند رفعت مرتبت فتح علی خان [illegible]
نموده که موازی یکصد بیگهه اراضی خارج از جمع افتاده لایق زراعت از سواد قصبه مسطور [illegible]
افغانان من ابتدای فصل ربیع سنه ۱۲۱۶ فصلی نموده ... بتصرف رفعت مرتبت خان مشارالیه
واگذارند و بوجه من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند در ینباب تاکید مزید دانند حکم نامه عمال
حال و استقبال پرگنه لودهانه سرکار سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد بدانند
موازی یکصد بیگهه ... زمین بنجر افتاده خارج جمع لایق زراعت از پرگنه مذکوره [illegible]
مدد معاش ... محمد تقی نموده شد باید که اراضی مذکوره حسب الضمن مشارالیه
مقرر دانسته ... بسته متصرف موسی الیه گذارند و بوجه من الوجوه مزاحم و
متعرض نشوند و در ... مجری ... اعانت بعمل آورده باشند که ... باحتیاج
نموده بدعای ... موظبت نمایند در ینباب تاکید فرید انگاشته حسب المسطور

بعمل آرند **شقه دربارهٔ مرحمت غله** گرامیقدر گشت بعمل حفظه ازین قبل شقه سرکار
در مقدمه عدم تعرض اراضی ملک محمد حسن که در موضع فلانی واقعست از طرق معمول اصدار
یافته بود چون بوضوح پیوست که در فصل خریف تکلیفات بمشار الیه رسیده ظهور یعنی چگونه تصور نکرد
بنابران مکرر بتاکید بلیغ نگارش میرود که برحسب حاصل غله فصلین بمومی الیه بدهانند دربارهٔ
تاکید دانند نشود که باز نالش بحضور رسد زیاده چه قلمی رود **شقه دربارهٔ وظیفه** متصدیان
مهمات حال و استقبال پرگنه مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد چون مولوی حیدر علی
بعبادت و طاعت و التقوی موصوفست و هیچ وجه معیشت ندارد لهذا نظر بر استحقاق مشار الیه
مبلغ هشت روپیه یومیه بتصدق فرق بندگان حضرت قدر قدرت بر آمدنی محال پرگنه مذکور مقرر
نموده شد باید که وجه یومیه مسطور را سر روزه بلا ناغه بمشار الیه رسانیده قبض الوصول ماه بماه
میگرفته باشند که صرف معیشت خود نموده بدعای ازدیاد عمر و دولت ابد مدت مواظبت مینموده باشند
دربیناب تاکید فرید دانند **شقه** رفعت مآب فلانی محفوظ باشند که مومی الیه از پرگنه [illegible] التماس نمودند
که مبلغ هشت روپیه یومیه دعاگویان بقرار مختلف موجب برامات دفتر خالصه شریفه از قدیم مقرر
بنحلیه یافته اند امیدوار فضل و کرم که پروانه بحضور از سرکار مرحمت شود لهذا قلمی میگردد که وجه یومیه
مسطور را بقرار مختلف من ابتدای فصل خریف [illegible] فصلی مطابق سنه ۱۲۱۹ الی الغد قبض یومیه داران
مسطور از آمدنی محال پرگنه مرقوم میداده باشند **الصا** عمال حالی و استقبال پرگنه جهان آباد [illegible] جاگیر سرکار
بدانند حقیقت تقوی محمد مراد بوضوح پیوست که هیچ وجه معیشت ندارد میخواهد که بقیه العمر
در عبادت الهی صرف نماید لهذا نظر بر استحقاق مشار الیه مقدار دوازده آنه یومیه [illegible] دوازده آنه
آمدنی پرگنه مذکور مقرر نموده شد لازم که وجه مقرره مرقوم روز بروز بلا ناغه بمومی الیه رسانیده قبض
ماهواری میگرفته باشند تا فی الحال موجب پروانه قبض الوصول مجرا و محسوب خواهد شد
شقه گرامیقدر رای [illegible] محفوظ باشند مبلغ پنجاه روپیه که نصف آن بست و پنج روپیه
میشود دربارهٔ [illegible] چلبی کمی عوض میدارد از موضع فلانی [illegible] خان از ان

گرامی قدر رهانیده شد لازم که مبلغ مذکور مشارالیه رسانیده بقبض الوصول بگیرند و در حساب مجرا و محسوب خواهد شد در ین باب تاکید دانند تحریر فی التاریخ بست و پنجم شعبان ۲۵ سنه

فصلی **طریق تحریر پٹه قول و قرار** آنکه پٹه تعهد پرگنه ... سنه باسم گرامی قدر مکارم علیخان بهادر چون خدمت امانت فوجداری پرگنه مذکور مضاف صوبه دارالخلافت قلالی بعوض مبلغ مقتده هزار روپیه که نصف آن هشت هزار و پانصد روپیه میشود بابت فصل ربیع سنه ۱۲۲۵ فصلی از مال و ابواب بهمه جهت بعد وضع خرچ شبدی و انعام و نانکار و جاگیر و مقدمی بموجب قبولیت خان مذکور تعهد کرده داده شد باید که مبلغ مذکور بموجب اقساط فی ذیل داخل خزانه سرکار نموده داخله حصول نماید اگر خدا نخواسته آفت ارضی و سماوی یا پامالی افواج یا تصرف کسی بر دست رود بموجب کاغذ دستخطی چودهریان و قانونگویان پرگنه و تحقیقات امین سرکار در بست پرگنه مجرا یابد اگر بر تقدیر پاس فصل پای غرل بمیان آید کاغذ ما بعد مجرا دادن خراجات پرگنه و سبندی فهمیده خواهد شد کمی کاست و کم ترد در ذمه خود دانسته ۱۵ ربیع الاول لغایت بستم ربیع الثانی ۲ جمادی الاول لغایت آخر جمادی الثانی تحریر فی التاریخ نهم ربیع الاول سنه ۱۲۲۵ فصلی

ایضا از آنکه پٹه باسم حقیقت و رام رتن زمینداران موضع سرور نور عمله پرگنه سر ... باید که زمینداران مذکور بخاطر جمع در ترد د و زراعت ساعی تمام پردازند انشاء الله تعالی بر وقت در و زراعت بموجب تفصیل ذیل عمل خواهد آمد

غله از روی کنکوت	فی بگهه	عیصه	نقدی
نصفی حصه پنج آثار خرچه سری من	فصل ربیع		فصل خریف

تحریر فی التاریخ بست و پنجم شهر رجب سنه ۱۲۲۵ فصلی تحریر **طریق قبولیت** منکه گلاب رام سنگه زمینداران موضع بهلا نوه عمله پرگنه سر ... اسم مبلغ چهارده هزار روپیه سکه سالی از مال و ابواب بهمه جهت بابت فصل خریف سنه ۱۲۲۹ فصلی برضا و رغبت ذمه خود با قبول کردیم اقرار آنکه مبلغ مذکور بموجب اقساط در بست پرگنه داخل خزانه سرکار

مرقوم ... معقول ... کرده شده و الیه معنی طرف ... قبض الوصول ... و قبض رسید ... معنی ابتدا الا قبض الوصول خاص رسید مبالغ نقد ... و قبض راحی رسید ... مستعمل ست و لفظ رسید ... نقد و قبض ... مستعمل باشد ... مضاف معنی اضافه کرده شده و نسبت ... ایکه آن ... بعض ... و ولایت پرگنه ... ۱۲ م

سرکار نمایم اگر آفت ارضی و سماوی رو دهد بقدر نقصان مجرا یابد بنا بر آن این چند کلمه بطریق
قبولیت نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ پنجم شعبان
سنه ۱۲۰۵ هجری

طریق تحریر مچلکا منکه سنتا و نهال زمینداران موضع جهور عمله پرگنه سرفرینه
ایم چون بحضور رفعت و عوالی مرتبت نواب ظفر الدوله مظفر جنگ نوشته میدهیم و اقرار مینمائیم که
موازی هفتصد بیگهه پخته اراضی تردد کاشت فصل خریف و هشتصد بیگهه پخته اراضی کاشت فصل
ربیع سنه ۱۲۰۵ فصلی سنه الیه درپیش خود ها نمائیم اگر از تعداد مچلکا کمی در کاشت شود محصول آن موافق مستاجر ادا بسرکار و اجل
نمائیم بنا بر آن این چند کلمه بطریق مچلکا نوشته شد که تا فی الحال موجب سند و دست آویز عمل آید تحریر

معافی زمین و چکنامه اراضی باغچه باسم شجاعت نشان احمد علیخان موازی چهار ده
بیگهه اراضی پخته بگز الهی بنجر افتاده خارج جمع لایق زراعت از سواد قصبه سرهنه سرکار سهارنپور
مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد ضلع برمندی مقدمان قصبه مسطور باتفاق چودهریان و
قانونگویان و جریبکشان بحد و دربعه معینه نموده چک بسته حواله مشار الیه نموده باید که حاصلات
آن از فصل بفصل و سال بسال صرف مایحتاج خود نموده بدعای دوام دولت ابد مدت خداوندگار حضرت قدر قدرت
مواظبت و اشتغال مینموده باشند عرض ——— طو ———

حدود اربعه

حدود اربعه شرقی ... غربی زمین خالصه ... شمالی [illegible]

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان سنه ۱۲۰۵ هجری مطابق سنه فلان

طریق تحریر تمسک منکه
فتح علیخان ولد قادر داد خان ساکن موضع فلان پرگنه فلانم چون مبلغ چهارده روپیه که
نصف آن هفت روپیه میشود از دکان مادهون ساد بشرح فی روپیه نیم آنه سود ماهواری قرض
کرده بطریق قرض گرفته ام اقرار آنکه مبلغ مذکور مع سود بسلسل قسط بندی دو روپیه ماهواری ادا نموده باشم
هیچ عذر بمیان نیارم بنا بر آن این چند کلمه بطریق تمسک نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد تحریر
دوم صفر سنه ۱۲۰۵

طریقه تحریر حاضر ضامنی منکه رحمت علی بیگ ملازم سرکارم اقرار مینمایم و
نوشته میدهم که شیخ قادر علی از ضامنی خود در سرکار فلانی نوکر کنانیده ام اگر مشار الیه

بلا اجازت سرکار برخاسته رود یا از تحویل خود چیزی گم کند حاضر کرده هم اگر حاضر کرده نتوانم از عهده آن جواب گو هم بنابران این چند کلمه حاضری مالضامنی نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد

قبض الوصول

منکه تفضل حسین سیابیانه دار پرگنه جهرولی سرکار فلان مضاف صوبه شاهجهان آباد ام چون مبلغ چهل روپیه آنه سکه دهلی که نصف آن بیست روپیه چهار آنه میشود بابت سابیانه سنه ۱۲۰۰ فصلی از سرکار فیض آثار ظفر الدوله بهادر ظفر یاب خان و تحویل لاله عشق لال خزانچی وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم دامی دیگر بابت سنه الیه در سرکار باقی نیست و نمانده بنابران این چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید

طریق تحریر فارغخطی

منکه قطب خان ولد دلیل خان ساکن تنبل ام چون مبلغ نه روپیه بابت قضایا یک قبضه شمشیر که از نزد فتح خان گم شده بود منصفی سرکار وصول یافته در تحت تصرف خود آوردم و از دعوی شمشیر مذکور دست بردار شدم هیچ قضیه و خرخشه فیمابین باقی نیست و نمانده بنابران این کلمه بطریق لادعوی نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید

طریق تحریر وکالتنامه

منکه مسماة بینا بنت عبد الرزاق زوجه محمد فایق ساکن موضع بور روزینه دار پرگنه سهارن متعلقه ضلع سهارنپور ام چون مبلغ دو آنه یومیه بحساب ده ماهه سالیانه تمام از آمدنی مال پرگنه مذکور از قدیم مقرر است و همیشه از دست قادر علی وکیل حبه یومیه با وصول یافته آمده ام کاهی از دست وکیل مسطور انقباد در وصول نشده لهذا با مومی الیه برای وصول کرده و ردن روزینه مرقوم مختار مفوض دار کرده ام و ابا و انکار نیست بنابران این چند کلمه بطریق وکالتنامه و مختارنامه نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید

طریق تحریر حیات نامه

بتاریخ فلان سنه فلان حیات نامه مسماة فلانی بنت عبد الحمید زوجه امام بخش ساکن قصبه بروت روزینه دار پرگنه فلانی الی الله مسماة محمد فاضل و عظیم ساکنان قصبه مذکور در عدالت شرعیت غرا قصبه مذکور حاضر آمده شهادت دادند که مسماة مرقومه الی این یوم تا تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۲۰۰ هجری بقید حیات است بنابران این چند کلمه بطریق حیات نامه

توجیه سالیانه **طریق تحریر کاغذ توجیه** نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید

روزینه باسم علاء الدین لعانه واز پرگنه تنوکی سرکار فلان مضاف صوبه دار الخلافت
اکبرآباد وانچه موافق معمول بموجب پروانه مهر بندگان عالی متعالی من ابتدای تسعم رمضان
سنه ۱۲ لغایت چهار دهم جمادی الآخر سنه ۱۹ از آمدنی مال پرگنه مسطور داده شد المضا
یادداشت آنکه توجیه وصول روزینه باسم خیر الدین حمیده از پرگنه تنکوه بمبلغ چهار آنه یومیه بحساب ده روپیه
درسال تمام از آمدنی مال پرگنه مذکور باسم مشار الیه قسیم مقرر است و بموجب سناد درگاهی تعاقب
سنه ۱۲ وصول یافته آمده و آنچه معلوم گردید نوشته شد **طریق تحریر رهن نامه** اقرار معتبر

شرعی کرده و اعتراف صحیح شرعی نموده مجز باسم و نسب خود شیخ غلام مرتضی ولد احمد قوم انصاری
ساکن قصبه فلانی مضاف صوبه دار الخلافت فلانی فی حال الصحة اقراره اقراراً صحیحاً شرعیاً
جایزاً نافذاً خالیاً عن حق الغیر و عما یمنع جوازه ونفاذه بریوجه که مبلغ چهل روپیه که نصف آن
بست روپیه میشود از نزد قمر الدین ولد حمید علی متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته در تحت تصرف
خود آورده‌ام و عوض مبلغان مذکور مواری یکمنزل حویلی معمره بعمارت خامه مشتملست بر یک دالان
رو به یکوٹھه جنوب رویه مسقف بچوب کڑی معه صحن دروازه شرق رویه واقع شارع عام متصل حویلی
شیخ قمر علی بطرف جنوب افغانان واقع است گرو کرده و بمرتهن داشتیم و مرتهن مذکور را بر آن
حویلی واقعی و متصرف گردانیدیم و اقرار آنکه مبلغ در مرمت شکست و ریخت دیوار دالان و کوٹهه
چوب کڑی و غیره خرچ شود ذمه منست و کرایه مکان دیده دانسته بمرتهن موصوف معاف نمودم
مبلغ مذکور دعوی تمامیه ... هرگاه که مبلغ مذکور ادا سازم مرهونه خود قابض باشم بنابران این چند کلمه
بطریق گروی نامه نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید **طریق تحریر**

هبه نامه اقرار کرد معتبر و اعتراف شرعی نموده مجز باسم و نسب خود مسمی شیخ ذوالفقار علی ولد احمد علی
سنی اعتقاد علی مذهب ساکن قصبه ... پور سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد در حالت
صحت و ثبات عقل طائعاً و راغباً بلا اکراه و اجبار معنی که هر چه از زمین بنگلی و زرعی

حد و معاش و بسود داری یا بکانه از متروکه آبا و اجداد و در قبض و تصرف خود داشتم خالیا عن حق الغیر و
عما یمنع جواز البیع بجمیع حقوق الداخلیه والخارجیه و ما یضاف و ینسب الیها برادرزاده مسمی عماد الدین
ولد قطب الدین بخشیدم و هبه نمودم و تملیک دادم و جمیع موهوبات و مملوکات موصوفه مذکوره
را من کل الوجوه از قبض و تصرف خود بر آورده بموهوب له مذکور داده قابض و متصرف گردانیدم
هبه صحیحه شرعیه بنا بر آن بخشید کلمه بطریق هبه نامه نوشته دادم که تا فی الحال سند باشد و کان
ذلک التحریر فی التاریخ پانزدهم شهر ذی الحجه سنه ۱۲… هجری

طریقه تحریر بیعنامه

اقرار معتبر کرده و اعتراف صحیح شرعیه نموده مخبر باشم بنده شیخ [illegible] مسمی شیخ قمر الدین ولد شرف الدین ابن عماد الدین قوم [illegible]
ساکن قصبه [illegible] مضاف صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد فی حلال الصحیح [illegible]
شرعا بعضی [illegible] تکمیل حویلی واقع بلده مذکوره معموره بعمارت پخته مشتمله بر دو دالان [illegible]
چوکٹی و چهار جوڑی کواڑ محدوده بحدود اربعه مفصله ذیل بلا شرکت غیری تا [illegible]
در قبض و تصرف خود میداشتم درینولا طائعا و راغبا بلا اجبار بعوض مبلغ یکصد روپیه سکه رایج الوقت [illegible]
المفصله که نصفه پنجاه روپیه میشوند بدست مسمی [illegible] حسین ولد عنایت علی بن محمد مراد ساکن قصبه مذکوره
به بیع شرعیه فروختم و بیع نمودم خالیا من الشروط المفسده و عاریا عن المعانی المبطله از قبض و تصرف خود
بر آورده در قبض و تصرف مشتری [illegible] نمودم و مشتری مذکور عوض ثمن مسطور قبول بیع نموده
منزل حویلی محدوده مذکور را در تحت و تصرف مالکانه خود آورد و مبلغ مذکور را از مشتری مذکور
وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم الکنون [illegible] من بقسم مقامی را من بعد هذا البیع الصحیح الشرعی
از مشتری مذکور و من یقوم مقامه بوجهی من الوجوه دعوی حقی و طلبی نباشد بنا بر آن بخشید کلمه بطریق بیعنامه نوشته
داده شد که سند باشد حدود اربعه شرقی [illegible] غربی [illegible] شمالی [illegible] جنوبی [illegible]
التحریر فی التاریخ پنجم صفر سنه ۱۲…

طریق تحریر صورتحال

صورتحال بدین منوال است که بتاریخ پنجم صفر بوقت صبح گروه متفاوت [illegible] سکنهای [illegible]
قصبه [illegible] تاخت آورده از چهار طرف قصبه مذکور را محاصره کرده و پس [illegible] از مرد و زن

مرد و زن و اطفال سلامت بسر برده اند و بعد شیاه موجود ساکن قصبه امهیم و فرزند حسن و
عقد و متعه و کواغذ اسناد امیه و یومیه مردم شرفا و اثاث البیت خاص و عام همگی بغارت بردند مردم همراه
فیض الحسن و عزیزه ساکن کیها توالی سرکار سهارنپور که از مدت چهار سال بعلاقه روزگار در قصبه مذکور
استقامت میداشتند آگاه اند که اسناد امیه و یومیه و کتب های معتبره مثل ترجمه و تفسیر با دفتر و
هر کس که بر همچو خبر اطلاع داشته باشد گواهی خود بر پشت محضر ثبت نماید و اگر نوشتن نداند
بدیگری اجازت دهد که عندالله ماجور و عند الناس مشکور گردد

فصل سیوم در مبارکباد

عرضی در مبارکباد فتح قلعه همواره فتوحات غیبی تائیدات لاریبی شامل الحال مبارزان نصرت مآل نواب
عالیجناب باد طی مراحل ضراعت و نیاز قطع منازل خضوع و انکسار شایسته آنکه بلکه نامه نیاز رقم
متکفل آن نتواند بود چنانچه بعرض احوال میرساند در این اوان محمود و زمان مسعود با صفای مژده
جان افزای استماع نمود که لشکر ظفر پیکر فتح قلعه و استیصال نخوت فروشان باغی نشان بخت سای بر
طالبان عبودیت گزین با حسن الوجه سرانجام یافت چه خوش شد لبها و کامها که قرین جان اند با استعمال او عادات
احوال فدویت مآل گردید **شعر** از این نوید چمن شد شگفته و شاداب چنانکه باغ ز شبنم چنانکه گل ز
نسیم سحر تشنگی و ساحت درگاه آب بقیاس مو لوی ساخته و لصد شاد و با فتح بر دل **شعر**
خوش خبر کجاست که بر فتح مژده داد تا جان فشانمش چو زر و سیم بر قدمش فاتح حقیقی دوام این فتح ان
لب معاطفات عام را سرگرم و کامیاب مقاصد صوری و معنوی داشته مبارک میمون کناد و همیشه بفتوحات
و نصرت بی اندازه کامیاب دارا و آفتاب دولت و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابان باد برب العالمین

مبارکباد عید الفطر میرساند که در زمان حیات آمان و در سعید عید الفطر که بیامن مقدم
فیض توامان شامی مانند صبح دولت مطلع نیر سعادت در عرصه عالم رو نمود و شبی نورانی
روز بسان شاهد رعنا پرده از رخ بر کشود و با لوف فیض فیاض علی الاطلاق صنوف فضل
آفریننده انفس و آفاق در سعید چها از اهدوش مسرت و نشاط و هم آغوش فرحت و انبساط گردانید
حق عز و جل منت این و بهجت افروز بر ذات ستوده صفات مبارک فرخنده کنادا جمعیت و دایمی

باد بیت یارب این عید صد هزار دگر * باد فرخنده بار بار دگر مبارکباد عید اضحی میسر
شد و سبحانه تعالی شانه برکات فیض آیات یوم میمنت توام عید اضحی که صبح بخت متعالیا بهزاران
دولت بیدار فیض و فضل الهی ست قدوم سعادت لزومش بر جال اهل عالم بسان قطرات باران
و نزول ملائکه نا تناهی مومنان بسان جانیان ایران بسوز دل افروز زیارت حرم محترم سر
حصول سعادت و مانند قدوسیان مشغول ادای مراسم طاعات و حسنات بر ذات ملکی صفات
قدسی سمات مبارک و میمون خجسته و همایون کناد و مخالفان بد نهاد را همیشه غرق خون
داراد بحرمت النبی و آله الامجاد علیهم الصلوة والسلام خانزاد عقیدت نهاد که بعالم صورت
از فیض اندوزی حضور پرنور دور افتاده بر آن سعادتمندان والابخت رشک و حسرت همی برد با دای
آداب کورنش مبارکباد مستعد و سرگرم میگردد امید که بعز قبول تارک افتخار بذروه فلک
دوار رسانند و از انجا که همیشه در زیر سایه عاطفت پیرایه بسر افرازی مفتخر شده امیدوار
لطف سرشار که از پرورش قدیمی محروم نشود زیاده حد ادب دانسته بدعای ازدیاد دولت
اقبال معمول اختتام مینماید بیت خورشید عمر و دولت تو ذره پرورست * همواره از سپهر بلندی
بلند باد تهنیت خدمت فوجداری میر صاحب لامناقب قدردان عمیم الفیض
والا حسان سلمه الرحمن بعد ادای گلدسته بندگی اتحاف غنچه های پرستندگی معروض رای معلی
مژده بهجت افزای تقرر خدمت فوجداری پرگنه اکبراباد بنوع خوشدلی شادمانی افزود و فرحت و
کامرانی بر اموال عقیدت اشتمال گردانید امید است که دعای خیرخواهان صمیم بدرجه اجابت گراییده و
شاهد مدعا بصورت نهاد این سعادت عظیم بخانه دل میخواست از نتوق حجاب بجلوه ظهور رسید او سبحانه
تعالی بظهور آثار عید نوروز مرحله این خدمت ضمیمه خدمات دیگر ساخته مبارک و همایون کناد
و درجات رفعت مراره رسانده کامرانی و مسند امان و امانی متمکن داراد زیاده چه التماس نماید ایام حشمت
عمر و عزت مزید باد تهنیت خدمت دیوانی الصاحب فیاض زمان مظهر جود الامتنان
سلمه الله تعالی بزودی انفصال استفاده مستفیضه حضرت ضمهوری بطرز میگرداند از آن بزرگ

بجناب والدت که بهما که درین روزگار فرحت آثار باستماع نوید مسرت بتفویض خدمت نوشنوی
پرگنه میرتهه بنام نامی آن مظهر فیض ربانی نشاط افزای شادمانی و فراوان سپاسگذاری بر روی
نیکو خواهان از دیاد دولت و اقبالی عشرت بخش بیگانان بند کشاده ناده گردید کاشانه دل مرده از روی
خیراندیشان بضیا شمع مرام روشنی پذیرفته و گلبنهای فالمینان بنوید مصباح مراد لو برا شده ایزد
تقدس و تعالی جل شانه باضافه مبارکی و الاتی فرخندگی خجسته میمون گرداناد و ذات ستوده صفات
را زیاده ازین بمراتب اعلی برساناد از انجا که این نحیف از قدیم در خدمت آن فیض شمار رشته عقیدت
و بندگی مستحکم دارد امیدوار است که لطف و شفقت بجای این خیر سگالان مبذول باشد زیاده چه عرض
نماید

در تهنیت خدمت سررشته داری

همواره سر رشته درستی روزگار مخلصان
صدق آثار بتائید ایزد کردگار بدست آمده جهه ارباب حوائج باد درین هنگام مسرت التیام که با فرودین
جهان فروز سبز روح افزا خالی خدمت سررشته داری پرگنه لوهاری بنام نامی آن مظهر یزدانی
سرکار فیض شعار باضابطه تعالی متعالی دام اقباله گوش این سوختیت گوش رسید فال فیروز جهانی تازه
بخشید دلم بسته بود چون غنچه بشکفت از نوید این مژده ٭ شکر این نعمای عظمی بکجا بجا آرم
به چه حال تا از صمیم لطف شعار پروردگار بنده نواز و توجه آقای کارساز علیه السلام که بخلاف منافقان
والا منشی آن والا جناب بر خاص و عام صورت ظهور و اثبات یافته بمنه و کرمه ٭ **مصرع** ٭ هزار شکر خدا صد هزار
شکر خدا ٭ او تعالی شانه این مرتبت از حسن سعی و خدمات پسندیده پیش خداوند ضمیمه مراتب بلند گرداند

تهنیت تولد فرزند بصاحب منصب محاسن اخلاق شیخ محمد اسحاق سلمه الله تعالی

تمنای آن در دل سامی موصلت رهین الطاف آن مظهر عطاف لاتعد انگاشته بدعا میپردازد
بیک هزار شکر بدرگاه داور داد ار که از موسی نسیمی ملم شده گلزار ٭ درین ایام بهجت انجام فرحت
انجام استماع نوید بشارت امید ولادت باسعادت فرزند ارجمند نجابت آن یگانه زمانه القدر مسرت رود اد
کرده بسط شرع است تا بهیت رسید مژده از انجا فرح گشت ٭ بدیدنه چنانکه قطره باران بکام صدف
رسید ٭ ایزد تبارک و تعالی مبارک گرداند و آن نونهال چمن اقبال را بآبیاری نگهبست خویش در

سایهٔ عاطفت پایهٔ آن مربی حقیقی پرورش داده بعمر طبیعی برساناد مصرع عمرش دراز باد جهانش بکام باد

عرضداشت در تهنیت سالگره شکر و سپاس بی‌کران و امتنان بی‌قیاس که این سال

فرخنده فال سنین عمر ابد طراز آن مهر سپهر سلطنت و جهانبانی و نیر برج مملکت و کشورستانی

بر افزوده دوده‌ش بعرصهٔ کائنات رسانید و ابواب صنوف بهجت و شادمانی و اسباب ذوق میسر

کام مراد بر روی آفاق و اقاصی و ادانی کشاده گردانید بیت این سالگره گره ز دلها وا کرد ابواب

نشاط عیش خوش بما کرد گره کشای بسته کاران و جمعیت بخشای خاطر پریشان فکاران

همچنین ورود این روز مبارک و معمول دو رشته گره سالگره برشتهٔ عمر بی‌زوال منتهی و منعقد گرداناد و بالنبی

و آله الامجاد فصل چهارم در مفاوضات تعزیت خطی در تعزیت مخلص دلنواز ملاذ الاحباب

سلامت از سنوح واقعهٔ جانکاه [illegible] پناه چه شرح دهد که در من دل دوستی منزل چه قدر زده و غم و جه

سان تعب و الم در باطن یگانگی موطن راه یافته از انجا که از مشیت ایزدی چاره نیست و فسخ جمیع عزایم

راهطین را بجز راه پیش نیست ناچار بصبر گردید توقع که آن مشفق هم طریق تسلیم و رضا اختیار نموده

منازل اصطبار پیموده بمقام سکوت خواهند آمد ان الله مع الصابرین زیاده حسرت ایشان

لا احسن صاحب عمیم الاشفاق کریم الاخلاق سلامت از استماع واقعهٔ هائلهٔ موتن [illegible] که کشتی حیات ایشان

حباب‌وار در بحر فنا گرداب اجل فرو رفت زورق دل محبت منزل بتلاطم امواج غم و الم سرشته شد چون

مشیت ایزدی حد چاره گزیر نیست و این دلالهٔ دوای الصبر علاج بیچارگان آخر الامر بصبر

بر دین باید پرداخت نصاحت آتش و تپش نیز در بنای حبل التطیر بیرد الا بصبر خانه صاحب مشفق

مهربان امیدگاه نیازمندان سلمه الله تعالی بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار مرزوی ارباب

دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصهٔ مطالب عظمی است مشهود [illegible] خاطر مهرگزین میگردد

باستماع خبر وحشت اثر خیدانکه صفحهٔ خاطر گرامی بغایت غبار آلوده حاشیهٔ ضمیر منیر مهر تنویر

کدورت اندود شده باشد از اندازهٔ حصر بیرون است مشتغلان حقیقت آگاه میدانند که

بقای مدام حیات دوام مخصوص بذات واجب الوجود است و تمامی کائنات را بمذاق شربت فنا

ندارد

برین تقدیر یقین حاصل است که منشور عمل و بدین در مقام اصطبار و تسلیم سر بر خط فرمان گذاشته باشد
خدا داناست که خادم درین ازین قصهٔ جگرخراش بسیار غمگین و متاسف باشد لیکن چه توان کرد
بیت همه تن چو خوان شو ضرر دیده حکیم + گر بدانم که گریه را اثر است فصل پنجم در رقعات
شوقیه و طلب شیا و رسید جناس عجزه مطالب ضروری رقعه محب یکرنگ و مخلص بی ریب و رنگ
لاله صبا سنگه زاد لطفه باد به بیماری غم اشتیاق وصال نور دیده کام و رسای وسعت میدان افق
جانگداز بحدیست که وکیل نامهٔ کاغذین و پیک خامهٔ چوبین متکفل آن نتوانند شد ناچار بیت تا
خامه بدارد سر بیان فراق + چگونه شرح دهم با تو داستان فراق + به تسطیر کلمات واجبة التحریر می
پردازد بیت احوال بحر است ولی از توحد انتهی + از بهر ملاقات تو سر درم بدعا انیم از روز
انخو ستخرام گلشن عنائی این ناتوان کوی یکتا اثر انجمی رنزاد به تنهائی گذشته رهگرای عالم جدا
گردیده دیده رمدیده محنت کشیده خواب ندیده مانند چشم گرداب بر آب در راه انتظار آن رامش جان نگران
و گوش هوش صدف بسان قطرهٔ نیسان منتظر صدای یک صبای بشارت رسان بیت تا
یک چشم حوالی نیست بستر تنهائی + بهر دو از پای چشم بگشایم که می آئی + خوشا وقتی که کلبهٔ فراق
بیامن قدم آن رشک مهر عزت افزای چشمه خاور گردد بیت بکسر رخ دو صراحی دولت بیدار بیا +
رو در مهماه شد ببوشت تا بیا + زیاده بجز تا والصفا در وج شنائی سر برج یکتائی بموت
از خفی وجلی میان نور علی همواره از گردش زمانهٔ ناهنجار بر کنار بوده رونق بزم تهی و نور افزای انجمن
دوستی باشند طغیانی بحر ذخار اشتیاق و طوفانی دریای ناپیدا کنار درد فراق به حدیست که یارای ملاح
خامه یکی زان عبور نتواند نمود ناچار غواص دل شناور خاطر لطمه خور دست حیرانی بوده دست و پا بسوی
ساحل مدعا زده از روزیکه جو در دریای محبت و گوهر صدف مودت این بیمقدار احباب را در راه انظار و کنار سیل
اضطرار گذاشته بجنب صورت عالم آرای مهاجرت گردیده اند کشتی دل در دم منزل اعم گرداب اضطراب و رفته
حیات مستعار تلاطم موج اضطرار ملاح حقیقی و ناخدای تحقیقی بادبان فضل اهتمام فیض امتی حجره
بر ساحل بلا موج خیر رنج و غم بر کنار داشته جلد تر آن نوع زبان اشتها عمر باشد که ... آن

ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت والام بکنار تسکین و آرام گرداند بیت کشتی شکسته‌ایم
ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم آن یار آشنا را زیاده اشتیاق و درد فراق ایضا محنت مهاجرت
حالتیکه بر دل غم پرورده گذشته و ملالتی که بر خاطر افسرده رو داده تا بکجا شرح دهد تا گلزار چمن اتصال آن نونهال
بوستان محبوبی و گلبن گلستان مطلوبی دور و مهجور است بلبل آن گلشن شیراز ناله بدیع نوائی نمی‌پرند و طوطی جان
سودای برشاخسار سوخته جانی بال و پر نمیگشاید در چمنستان باطنم غیر از آه سحری نسیمی نمی‌وزد و در
بهارستان درونم بجز ابر نیسان دیده گریان بباری نمیبارد خوشا وقتی که گلستان کام را
به نظاره ملاقات جسمانی رونق تازه گیرد و فرخ هنگامیکه انجمن سرور شمع پر نور حضور زینتی بی اندازه
پذیرد اگر گاه گاهی تا انقضای مدت مفارقت باد گلدسته معاشرت که بوی یکجائی به مشام
یکرنگی رساند روح افزای [illegible] باشد بعید از مشتاق نوازی نخواهد بود ایضا از جانب
پرورانده در فرقت و مهاجرت آن سرو گلستان آشنائی و نهال بوستان کامرانی مستطرفه حالتی
بر سر محنت گزین طاری ساز است که گاهی در درد مفارقت آن سرو قد هوشربائی که [illegible]
باغ عکساری [illegible] لازم [illegible] و وقتی خاطر ملالت اثر را باسید فرحا و مواصلت سراپا بهجت
آن سرو قد [illegible] تمنای دل تجاذ [illegible] بجانب جمعیت و [illegible] نیت [illegible]
[illegible] که [illegible] شوق [illegible] ملاقات جسمانی که فرحت و جان
بهار است از الست [illegible] ارزوی ضمیر [illegible] تا [illegible]
شوق [illegible] دوست [illegible] دل [illegible] بیا با [illegible] هجران غبار [illegible] صبا
برساند بکوی دوست [illegible] صفائی [illegible] که حالت [illegible] در دوست
زیاده اشتیاق و درد فراق ایضا شوق درد [illegible] را در بین مختصرات [illegible]
و در بین مختصرات [illegible] که در بین [illegible]
مخصوص است [illegible] خلاف [illegible] رعایت رسمیات ظاهری [illegible] آثار [illegible] معنوی نشان
داده‌اند اگر گاهی گاهی [illegible] مجانبت لطف [illegible] سر افزائی دل [illegible] منزل

بپیوند باشند بعد از اشفاق نخواهد شد **رقعه در جواب خط آشنائی و سفارش**

دوستی شیخ صاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد اظهار مراتب اشتیاق مواصلت

سراپا محبت بتحریر می‌آید عاجز نامه شریفه در جواب صحیفه محبت شمامه چهره افروز وصول

گردید چون مخبر صحت و عافیت و صحبت برادران با غره در باره فیض آثار امیدوار شدن

تفویض خدمت پرگنه بدستور سابق از حضور بندگان عالی و منفعل شدن مفتریان کذب پیشه

و حسد اندیشه از کردار و گفتار خود با جمع دیگر کوایف بود خاطر با اقتضای مواخواهی مالامال شادمانی و

مملو خرمی ها گردید سجدات شکر و سپاس بجناب مستطاب بجا آورد الحمدلله که نقش مراد

خیرخواهان صمیمی به نیکی دلخواه است درست نشست و شاهد مراد خیراندیشان قسم از جلباب

خفا بعرصه شهود جلوه نما گشت او سبحانه تعالی بر طبق تمنای دوستان بی ریا ترقی روز افزون نصیب

فرماید امید قوی است که در عرصه قریب بکامیابی مطالب جو عمده تر بهی ارکان حضور رونق افزای

پرگنات شوند شرافت پناه شیخ محمد باقر که از دوستان جانی دوستدار است بذریعه دو کلمه شوق

مستفید خدمت شریف خواهد بود چون جاهلی دم بیکار است و بصرف هوشیار و بی یا نتدار هر

کاری که مامور خواهد شد بتوانمندی و نیکو اتمام مستقیم خواهد رسانید چندان در باره رفاه حالش مراتب

الطاف دلی هند و دلجوی خواهند فرمود که مرفه الحال بوده شاکر عنایت گردد هر آینه مقتضی باعث

مامور سامی در وطن است و امید توقف که شرعیتم رقائم محبت ضمائم سرور افزای خاطر خلت مآثر

باشند که در عالم اخلاص سپردن مکتوبات نصف الملاقات ست زیاده چه بر طراز د الصفا

رقعه صاحب مشفق مهربان کرم فرمای نیازمندان سلامت بعد تبلیغ مراتب نیازمندی و تمنای تکیف

ملاقات سامی صلت مکشوف خاطر بود تحریر میگردد اند سابق رقعه مشعر توجه مجهول واند بندگان عالی

در باره واگذاشت فیلمشیخت با شیخ عمده بود با مصدع اوقات گرامی شده بود در نیولا از خوشت

موسومی السلام معلوم شد که لطایات بخرا از نامساعده طالع و نحوست ایام خود با وصف استحقاق عمده

و حقوق وطن قدیمی سرگردان بادیه افلاس از انجا که ذات ستوده صفات همه کرم و احسان مستقیم نظرانه

۷۸ که نیاز نامه بذریعه پرداخت او شده باشد حالات بی سامانی و کثرت احتیاج و بستگانش مفصل
بهمه صورت پروانه واگذاشت مرین بهم خاص شدگان عالی و بکید و نوشته آغره حضور که تعال
انجا موثر باشد حاصل نموده رخصت فرمایند که در صورت دیر سبب طغیان باریدن باران
رحمت الهی تمامی غله که بنجابت بعضی از ارکان بهری البقری شده ضایع و خراب شده
اگرچه در مقدمه مبالغه و ابرام تکلف تام است زیرا که در انجاح مطالب شرفا و نجبا آن مشفق را
یگانه آفاق میدانند و فی الواقع کارگشای مردم غربا و متفقد احوال هر یگانه بودن سجیه
رضیه آنکرمفرمای ذاتی است این مرتبه بانضمام ممالک مرجوعه موهی الیه را اخلاص مخلص صمیم
ممنون منت و احسان نمودن است زیاده چه ابرام نماید رقعه پروانه واگذاشت ریاض
آمال حدیقه بهجت مآل امال مشفقی محمد خان برشحات سحاب فیض ایزد ذوالجلال سرسبز و ریان
باد و گلدسته یگانگی یعنی مفاوضه بهجت طراز متضمن نوید نگاهداشت پیاده های آن ضلع وصول
لطف شمول آورد چون مخبر نوید خیریت و جمعیت های سامی بود خاطر اندوز انبساط بی حد گردید
صورت بینست آنکه مردم نوکری پیشه آن ضلع بسبب افواه سلطان شهادت نشان جا بجا نوکر شده
اند هرچند که تلاش نمود از مردم سپاه جرار که اعتبار را شاید بهم رسید و اکثری از قوم زوار
که پیشه سپاهگری اختیار کرده و الجمع خوارزمها معلوم بالفعل سید حسین که از سادات نامی است
با مردم همراهی یک جدی که هر واحد سپاهی جان فشان و در معرکه رستم زمان است بذریعه نیاز نامه
مستفید خدمت ایشان می باشند و نظر بر نجابت و شجاعت مشار الیه عزت و امتیاز ان شاء الله تعالی
در تقدیم لوازم محبت و جانفشانی رسوخ و ارادت منقوش خاطر ارکان حضور خواهند ساخت
و بهره در جواب مفاوضه سکی از آشنایان جزو مرتبه و حسب الحکم از جانب سلامت حفظ سید و
آویختن نمودن فلان با پیاده های ارلدی قاسم بیگ بهم مفصل دریافت گردید و فرد بسیار از طرف
موسی الیه ملفوف می رسد بخواه انهاد نموده مشار الیه را از مکان ملکوتی بدر ساختن
همسایگی سواران خیلی مناسب بالفعل و نیز به حسب الحکم التقرر از جانب پیاده های نوکر

موثر از زبان آکنده
وانجه آزردن و همچنین
نشان و نشان و لفظ
بمعنی جماعت و سنت
بمعنی و نیز از روایت
کردن و تحقیق و با
و این از صاحب منتخب
الاصول و لفظ الا
واردشدن ورخت ۱۲
شدن بیخ درخت و
الراسیخ مثل ۱۲ عالمگیر
۱۲ لفظ نجابت از
نجیب است بمعنی تلبید
شتابی و جنبش و
جسیم صفت است و
نجیبه و نجابت شاه
شدن ۱۲ م

فرستاده شد موجب رسید بهر یک بیارزند و تتمه نیز منجمله آمدنی ما بقا ز بینشکی و وصول آن هیچ عرصه میسر نیست البته
انیم دم جواب صحیح گردانید از چنین دهم جو دعوض دیگر توقع معلوم یک قصه دان کلان از نقره و یک پیاله چینی از
تحویل فلانی و یا از هر جا که باشد زود تر بدست شتر سوار باید فرستاد و در دو بهشتی امنه به تعداد چهار صد دانه
رسید خاطر را مسرور گردانید و الحمد لله حلاوت شکر بخشید خانه آباد دعم مسرور دو مربع از طرف که فرستاده است
باید بود **رقعه بسفارش** دوستی ملاذ الاسباب کریم الاخلاق سلامت هر چند بعالم صورت از صحبت و فیض
المسرت بحرمان موصول است اما در معنی باقتضا موافقت روحانی ساعتی سر رشته حفظ الغیب از دست نداده همیشه
بخیریت و جمعیت های صوری و معنوی آن مظهر حسنات بدرگاه اهل العطیات دست بدعا است و سبحانه تعالی و تقدس
حسب المدعا دوستان بی ریو و رنگ مدام کامیاب مقاصد اهلی ساخته بتوفیق یاد آوری مهجوران موفق
فرماید ملاذا احوال کساد بازاری روزگار ارباب دانش و بینش از بس وضوح محتاج بترقیم و تسطیر نیست
عزیزی بعد رحمه باریکه از برادران قریبی دوستدار از مدتی بیکار در نیولا بسفارش نیازمند مستفید حضرت لطف
عیشوا انجا که اشنا پروری بجا نوازی بجبیه رضیه الله تعالی تا رسته معهد اسنادش مخلص تا بعد
بردوست ادبوده باحتمال توسیتا با مری شریف زما مورشد بتوجه گرامی مرفه الحال بوده بشکر مهربانیها
سامی طرب لسان و عذب البیان خواهد بود زیاده ازین مبالغه نپرداخته دولت و اقبال در تزاید
باد **عرضی در باب حق زمینداری** خداوند نعمت سلامت از عهد سلاطین پیشین هند
موضع شکرپور بنام بزرگانم مقرر است و این عبودیت الی الیوم نیز بابرت آبا و اجداد و قالبض مانده عملداران
فلانی واقف نیستند و بلکاران سینه زوری بر حق بنده ناحق مسلط شد هر چند فدویت نهاد در سرکار رضا محمد
استغاثه نمود مکین بسبب نامساعدت بخت بحق خود نرسیده درین زمان بهبت اقبال آوازه عدل پرور
جناب و یزه گوش جهانیان است امیدوار فضل و کرم که بعد دریافت احوال و ثبوت حقیقت حق بحقدار
رسانند دولت و اقبال لایزال باد **عرضی در شکایت تعهای جبه معاش** احوال فدوی قدیم غلام
بر حضور پر نور نیکو روشن است که محض بعنایات خداوندی بکامی و ناکامی رسیده از چندی بشومی
طالع نحوی در حالت بیکاری بیکاری گرفتار آمده که دشمن بدین آن مبتلا زد و دو جهان بدینه در خانه

تا ان دهند برای اسفر نان و توان در هیچ صحه کسی چون بکسی بعرض خداوند نعمت نمیرساند الا در سرکاری گنه اران
بیکسان محتاجان پرورش میابند پرورش غلام عقیدت التیام چه دشوار بود حالا بهر صورت
بجز اینخداوند کسی بنظر نمی آید که نظر بر بیکسی نموده ذره پروری نماید عرضی در مقدمه دیگر
بغیر عرض نمیرساند نمک پرورده قدیم در حالت پر ملالت غیر از خداوند نعمت بنظر نمی آید که دستگیری
بنده از پا درافتاده نماید لهذا امیدوار پرورش و پرداخت آفتاب دولت و اقبال از مطلع حشمت و اجلال
تابنده باد رب العباد **خاتمه کتاب بر دستور العمل دیوانیان مشتمل بر یازده آیین**

آیین اول عاملان و چودهریان و تعلقداران را در خلوت راه ندهند و مقرر کنند که سر دیوان
حاضر شده باشند و زمره رعایا و غربا که برای عرض حال بیایند ایشان را در خلا و ملا راه داده بخود
آشنا سازند تا اظهار حاجت محتاج توسط غیری نباشد **آیین دوم** بعاملان تدغن نمایند
که سال بسال بمزارع دار تعداد قلبه و کشت زیاده داربند اگر رعایا بحال باشند اهتمام کنند که سر یک تقدی
استطاعت دارند یا داد تخم ریزی کوشند و بنسبت سال گذشته افزونی مزروعات بعمل آرند و از جنس دیگر
بجنس اعلی میل نموده تا توانند زمین لایق زراعت افتاده نگذارند و اگر اهد در فراهم آوردن کشتکاران در
از اطراف و جوانب سعی مشکوره و اهتمام بدلاسای موفوره بجا آرد در باب و حسب تعداد رعایت
لازم شناسند **آیین سیوم** بامنا و برگنات تاکید نمایند که هر سال موجودات مزروعات دیهه
بدیهه اسامی وار رسیده تمام جمع را از روی جزرسی بمقتضای کفایت و خیرخواهی سرکار
و رفاهیت رعایا مشخص نموده در دول جمع را بلا اهمال بدفتر والا ارسال نموده باشند **آیین چهارم**
آنکه بعد تشخیص تمام جمع که مقرر شده باشد در پتابگی در بیان قدغن کنند که تحصیل محصول فصل بفصل بر محال
شروع نموده بازخواست آن مطابق آن بعمل آرند و خود تنقیه بهفته خبر گرفته تاکید نمایند که بفده حدی
از قسط معین چیزی باقی نگذارند و اگر احیانا از قسط اول قلیلی موقوف داشته باشند تا تاکید
در قسط دوم بقید وصول آرد و در قسط سیوم در مال تمام بی باقی نمایند **آیین پنجم** آنکه باقی سنوات
اقساط منابقه بعلاقت و حال بپایان قرار داده مکرر در بیان تاکید بلیغ نمایند که موافق وعده تحصیل

درآرند و خود از سرانجام وصول آن حاضر باشند که از غفلت و مسامحهٔ عمال در تعویق نیفتد آئین
ششم آنکه هرگاه که خود برای دریافت کیفیت پرگنات برآید در هر دهی که وارد شود صورت مزروعات
و ربع آن و استطاعت رعیت بقدر جمع نظر در آورد و اگر در تفریق جمع بر سر واحد حساب تعجیل آمده باشد مزارعان
را استمال ساخته بحق رساند و گنجایش از تحت مبلغان برآورده سال حال و تفریق موجودات از روی
خسره سی پرداخته مفصل بنویسد تا حقیقت کاردانی امنا و حسن پرداخت آن وزارت پناه
ظاهر شود آئین هفتم آنکه بانکار و انعام موافق معمول عمل سرکار خالصه شریفه بحال و بخشه از عایلات
سرکار عالی متعالی آخر دوده باشند و ارسیده که الجماعه از ابتدای تنخواه جاگیر تا حال چه قدر باقی
نگاشته وجه مقدار الصنعه کمی و آفت مجرا گرفته نظر برین مراتب گذشته بازیافت نماید و دانسته
موقوف که هرگاه تنها پرگنات را بحالت اصلی ظهور خواهند داد حقیقت بعرض والا خواهند رسانید
از خورد و تنخواهی بهتر مراعات خواهد شد آئین هشتم آنکه در فوطه خانه مقرر نماید که فوطه داران
روپیه سکه مبارک عالمگیری بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی
و چلنی و خزانه رایج بازار بنا شد هرگز داخل فوطه خانه نکنند و اگر بدانند که از باز گردانیدن جنس
نابقص و تحصیل تعویق می افتد وجه بالای موافق حق و حساب از رعیت گرفته بتبدیل
آن از روی تعجیل آرد آئین نهم آنکه خدانخواسته اگر آفت سماوی و یا ارضی در محلی روی دهد
با امنا و عمال تاکید بلیغ کنند که موجودات مزروعات را قرار واقعی بکمال احتیاط و نگاهبانی
نماید و مزارع وارد و ارسیده جمیع از روی خسره سی موافق بست و بود مشخص سازند و آفت
سرشته که تفریق آن باختیار چودهری و قانونگوی و پتواری باشد هرگز در عمل نیارند تا ریزه رعیت
بحق رسد و از آسیب نقصان امن باشند و متغلبان تغلب نتوانند کرد آئین دهم در باب عدم
طلبه و رفع اخراجات زاید المال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایاست با امنا و عمال و چودهریان
قانونگویان تاکید بلیغ نموده مچلکات بگیرند که زیادتی علاوه و اخذ ابواب ممنوعه مغفوره هرگاه خلاف حقیقت
هرگز عمل نیارند و خود همیشه حاضر طلب باشند و اگر احدی بران اقدام نماید از امتناع و تهدید بارز نماید

بحضور بنویسد تا از خدمت معزول شود و بجای او دیگری منصوب گردد آئین یازدهم آنکه برای
تحقیق برآمد جاهای اصلی برآمد نویسی که از حضور با من منصوب شده باشد رجوع نماید و چون امین تحقیق
برآمد جاهای ثبت که برآمد نویس هنگام ترجمه کاغذ سندی بفارسی تحقیق با چهره بهری تا آن اخراجات
و رسومات اسامی وارسیده بهمه جهت از خانه محسوب ساخته باقی تصرف امین عامل و زمیندار
وغیره نام بنام بنویسد تا ممکن باشد کاغذ جاهای تمام مهات پرگنه فراهم آورده ترجمه نماید اگر بسبب عدم
وجود دشواری وجهی دیگر کاغذ مواضع متعدد بدست نیاید از ان زمان خود از روی آمد دهات کلیه سرسری
کرده داخل طومار کنند دیوان را میباید که بعد رسیدن طومار سنجد اگر موافق دستور نقل آمده باشد بتصرف
عاملان موافق ضابطه و تصرف خود سپرده تا توضیح مقدم و دشواری که از رسوم مقرری گرفته باشد
باز خواست دارد آئین دوازدهم آنکه زنهار مبادا کروریان و فوطه داران از کسی سلفی و دستی در [illegible]
تقدیم خدمت قیام نماید و موافق دستور [illegible] بجا آرد و در استعمال ساخته
بنویسد که در عوض کفایت اندیشی و دیانت داری بهره مند خواهد شد و اگر خلاف آن عمل نماید حقیقت او را
بحضور نگارد که از خدمت معزول از نوکری طرف شده سزای کردار ناهنجار در کنار خویش بیند تا دیگران
عبرت پذیرند آئین سیزدهم آنکه گرد آورنده کاغذ تاکید تمام بوقت و هنگام نماید [illegible]
دفینه باشد روز [illegible] تحصیل [illegible] سایر جامه روز بروز از [illegible] دیگر روز تحصیل موجود [illegible]
پانزده روز داشته تحویل فوطه داران و جمع واصل باقی ماه بماه طومار جمع و محمل و جمع خرج [illegible]
تحویل فوطه دار مفصل از عاملان بتفصیل مفصل [illegible] ملاحظه نموده [illegible] حساب متصرف شده باشد
بمعرض باز خواست آورده بدفترخانه دار الانشاء رسانند و کاغذ خریف تا ربیع و کاغذ ربیع خریف موقوف نگذارند
آئین چهاردهم امین و عامل و فوطه دار که از خدمت معزول شود کاغذها تاکید تمام گرفته حساب [illegible]
[illegible] باقی از روی [illegible] نویسی که موافق قاعده دیوانی بمعرض باز خواست آورده کاغذ را [illegible]
[illegible] وصول [illegible] نویسی عامل معزول [illegible] دار الانشاء رسد که از محاسبه [illegible] حاصل نماید آئین پانزدهم آنکه [illegible]
[illegible] مفصل بتصدیق [illegible] دفترخانه دار الانشاء رسانیده باشند

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب خانہ جامعۂ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس رفقاء، مجلس انتظامی پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔
مجالس شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔ اور عہدہ داران جامعہ

۲- اساتذۂ جامعۂ عثمانیہ و کلیہ جات ملحقہ دس کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔ اور انٹرمیڈیٹ
اور اراکین دارالترجمہ دس کتابیں، رجسٹر شدہ دو کتابیں بی۔ اے۔ و تحقیقاتی جماعتوں کے

۳- طلبائے ایم۔ اے۔، ایل۔ ایل۔ بی۔ اپنے پاس رکھ سکیں گے۔
کے طلبہ تین کتابیں، دو ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔ اگر طلبہ کے حساب
طلبہ پانچ کتابیں دو ہفتہ تک واپس نہ ہوں تو طلبہ سے حسب

۴- مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ لی جائیں گی۔ رکھ سکیں گے مگر اس غرض کے
ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائیگا۔ جاری کی جا سکیں گی داری

۵- بشرط موقع کتابیں گر جاری کی جا سکیں گی مگر اس غرض کے
لیے کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶- کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو مستعیر پر ذمہ داری
عائد ہوگی۔

۷- کتابوں پر کسی قسم کا نشان سیاہی یا پنسل سے
نہ لگایا جائے۔

۸- قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں
جاری نہ کی جا سکیں گی۔ فقط